

شجاع الدین شفا

توضیح المسائل

پاسخهایی به پرسشهای هزار ساله

پژوهشی مستند در مبانی تاریخی و فکری و مذهبی
مکتب هزار و صد ساله دکانداران دین

از کلینی تا خمینی

بر مبنای ده هزار حدیث و حکم فقهی

نقل از معتبرترین کتابهای حدیث و فقه این مکتب
از اصول کافی تا توضیح المسائل

شجاع الدین شفا

توضیح المسائل

پانصمائی بہ پسرہما می ہزار سالہ

پروپھی مشند و مبانی تائیمی و کفری مذہبی

مکتب ہزار و صد سالہ و کاہد اران دین

از کلینی تا خینی

بومبنای دہ ہزار حدیث و حکم فقہی

تعالیٰ معتبر ترین کتابہای حدیث و فقہ این مکتب

از اصول کافی تا توضیح المسائل

فهرست

دییچه‌ای بر چاپ جدید

سرآغاز ۱

بخش اول

- بخش اول: نگاهی به تاریخ تشیع در ایران ۵۳
- تشیع دینداران: از آغاز قرن اول تا پایان قرن سوم ۵۷
- تشیع حدیث‌سازان: از قرن چهارم تا قرن هفتم (عصر محدثان) ۶۶
- تاریخچه‌ای از حدیث و حدیث‌سازان ۷۶
- تشیع دکانداران دین: دکانداران دین در عصر صفوی ۱۰۱
- از دوران صفویه تا به امروز ۱۱۵

بخش دوم

- بخش دوم: مبانی مذهبی مکتب دکانداران دین ۱۲۹

قسمت اول:

- تحلیلی از احادیث (نظری به مهمترین مدارك فقه و حدیث مکتب از قرن چهارم تا قرن چهاردهم) ۱۳۳
- اصول کافی و روضة من الکافی ۱۳۸
- جامع عباسی ۱۴۱
- بحار الانوار (و حلیة المتقین) ۱۴۲
- مفاتیح الجنان (و باقیات و صالحات) ۱۴۶
- توضیح المسائل و تحریر الوسیله ۱۴۷

قسمت دوم:

- طبقه‌بندی احادیث و نمونه‌هائی از هر کدام از آنها ۱۴۷

قسمت سوم: فرهنگ آخوند بر مبنای احادیث

- ۲۲۱..... خدا: هارون الرشید آسمان
- ۲۳۸..... محمد و ائمه: حکام هارون الرشید
- ۲۴۳..... تقلید و اجتهاد: مکتب دامپروری
- ۲۴۶..... تقیه: دروغ واجب، و بی غیرتی مستحب
- ۲۵۲..... شك: مشکل‌گشای شرع
- ۲۵۶..... وجوه بریّه: سفید مهر مفت خواری
- ۲۵۸..... شیعه و سنی: "استحمار" بزرگ
- ۲۶۵..... سادات: عزیزان بی جهت
- ۲۷۳..... امامزاده: دکانی پربرکت
- ۲۷۴..... گریه و عزا: شاه فصل فرهنگ تشیع (فرهنگ بهشت زهرا)
- ۲۸۰..... دعا و نفرین: حلال مشکلات
- ۲۸۶..... علم: کالای صادراتی قم
- ۲۹۰..... هنر: کارگاه شیطان
- ۲۹۴..... مقام والای زن!
- ۳۰۱..... صیغه: فحشای اسلامی
- ۳۰۳..... جماع: ستون مکتب دین
- ۳۰۵..... مستضعف: ناقص العقل الهی
- ۳۰۶..... شبکه وحشت
- ۳۱۵..... درباره آخرالزمان
- ۳۱۹..... احکام تغییر ناپذیر الهی
- ۳۲۱..... انسان ساخت فیضیه
- ۳۲۸..... دکانداران دین در دیدگاه فرهنگ ایرانی

بخش سوم

بخش سوم: گنجینه احادیث (نقل از معتبرترین کتابها و رسالات هزارساله مکتب
دکانداران دین از اصول کافی تا توضیح المسائل) ۳۳۷

- قسمت اول: مسائل فکری و فلسفی ۳۳۹
- احادیث مربوط به خداوند ۳۴۱
- احادیث مربوط به پیغمبر ۳۵۵
- خصائص حضرت رسالت پناه در امر نکاح ۳۵۷
- درباره لیلۃ المعراج ۳۵۸
- احادیث مربوط به ائمه ۳۷۶
- در تولد ائمه ۳۷۶
- در معجزات ائمه ۳۸۲
- در علم ائمه ۳۸۶
- ناسخ و منسوخ ۳۹۳
- در فضائل نفرین ۳۹۷
- در ثروت و فقر ائمه ۳۹۶
- در سهم امام ۴۰۱
- ائمه و اجنه ۴۰۳
- ائمه و زنان ۴۰۷
- ائمه و مستضعفین ۴۱۵
- درباره عرب و عجم ۴۱۵
- درباره مجوسان ۴۱۶
- احادیث مربوط به شیعیان ۴۱۸
- در فضائل تقیه ۴۲۲
- در فضائل شک ۴۲۴
- در فضائل گریه و شیون ۴۲۶
- در کرامات ادعیه ۴۳۰

۴۴۳	فهرستی از ادعیه کبیره و صغیره
۴۴۴	در خواص زیارات
۴۴۶	در احوال ملك الموت
۴۴۹	احادیث مربوط به آخر الزمان
۴۴۹	یأجوج و ماجوج
۴۵۰	دجال بدسگال
۴۵۴	در مقدمات خروج
۴۵۶	در کیفیت ظهور خلاصه کائنات
۴۶۰	در وقایع بعد از ظهور
۴۶۵	قسمت دوم: احکام و قوانین
۴۶۷	در گناهان کبیره
۴۶۷	در احکام جهاد
۴۷۰	در احکام قصاص و دیات
۴۸۲	در احکام نجاسات
۴۸۳	در احکام غسل
۴۸۵	در احکام نماز
۴۸۷	در نمازهای واجبه و مستحبه
۴۹۲	در احکام روزه
۴۹۵	در احکام حج
۴۹۶	در احکام خمس و زکوة
۴۹۸	در احکام معاملات
۵۰۰	در احکام نکاح
۵۰۸	در احکام دخول بر زن
۵۱۱	در سایر احکام جماع
۵۱۸	در احکام طفل
۵۱۹	در احکام دخول بر حیوانات
۵۲۰	در احکام شکار و ذبح

۵۲۴	در احکام خوردن و نوشیدن.....
۵۲۸	در احکام در الخلاء.....
۵۳۳	در احکام خانه.....
۵۳۵	در احکام لباس پوشیدن.....
۵۳۷	در احکام کفش پوشیدن.....
۵۳۷	در احکام انگشتر بر انگشت زدن.....
۵۳۸	در احکام ریش.....
۵۴۰	در آداب ناخن گرفتن.....
۵۴۱	در آداب واجبی کشیدن و حجامت کردن.....
۵۴۳	در احکام نشستن.....
۵۴۴	در احکام مصافحه.....
۵۴۴	در احکام عطسه کردن و آروق زدن.....
۵۴۶	درباره غنا و طنبور.....
۵۴۸	درباره صورتگری.....
۵۴۸	درباره شعر.....
۵۴۹	درباره شطرنج و گروبندی.....
۵۵۱	در احکام سفر.....
۵۵۴	درباره حیوانات.....
۵۶۰	درباره اطعمه و اشربه.....
۵۶۵	در فضائل روزها و ماه ها.....
۵۷۰	منتخباتی از "کیمیای سعادت".....

فهرست مراجع

۵۸۵	متون.....
۵۹۰	کتابهای مذهبی.....
۵۹۴	کتابهای تاریخی.....
۵۹۷	مطبوعات.....

دیباچه‌ای بر چاپ جدید

کتاب حاضر برای نخستین بار در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) در پاریس به چاپ رسید و بصورت اولین کتاب نوع خود در زبان فارسی با استقبال بسیار مواجه شد. بطوریکه با وجود حجم تقریباً هزار صفحه‌ای و بهای نسبتاً سنگین آن در مدت کوتاهی هر سه هزار نسخه تیراژ اول کتاب بفروش رسید و به تجدید چاپ آن اقدام شد. بعداً چاپ جداگانه‌ی نیز از این کتاب بصورت جیبی در فرانکفورت منتشر شد. بدین منظور که کتاب بتواند با قطع کوچکتر و با بهای کمتری در دسترس علاقمندان آن گذاشته شود. با وجود این تجدید چاپها، این کتاب در سالهای اخیر بکلی نایاب شده بود. منتها علیرغم اینکه بطور منظم برای خرید آن به موسسات فروش کتاب‌های فارسی مراجعه می‌شد، لزوم سرمایه‌گذاری نسبتاً سنگین و عدم اطمینان به وجود شمار کافی از خریداران تازه سازمان‌های ناشر را از تجدید چاپ تازه کتاب باز می‌داشت.

انتشار کتاب اخیر من با نام "تولد دیگر"، مراجعات بسیاری را برای خرید "توضیح المسائل" به همراه آورد که این بار سازمان انتشارات فرزاد ناشر کتاب "تولد دیگر" را داوطلب انشار چاپ تازه‌ای از آن کرد و من طبعاً از این بابت خوشوقتم. زیرا مایل نبودم که بطور پیگیر به علاقمندانی که مستقیماً یا از طریق مکاتبه خواستار تهیه این کتاب می‌شدند، پاسخ منفی داده شود.

بی مورد نیست در این فرصت ماجرای جالب و مسلماً ناشناخته چگونگی تالیف و انتشار این کتاب و پیامدهای آن را برای خوانندگان جدید "توضیح المسائل" بطور خلاصه حکایت کنم. زیرا اکثریت نزدیک به اتفاق این خوانندگان احتمالاً از افراد نسل تازه‌ای از ایرانیان برونمرزی و درونمرزی هستند که شرایط سنی آنان اجازه خواندن چاپ‌های گذشته کتاب را به بسیاری از ایشان نمی‌داده است.

تالیف چنین کتابی از جانب من در سال ۱۳۶۲، نه تنها برای خوانندگانی که در طول سالهای پیش از انقلاب با نوشته‌ها یا ترجمه‌های مختلف من در ایران آشنائی داشتند، بلکه برای خود من نیز امری پیش‌بینی نشده بود. زیرا تا

آن تاریخ من نه سابقه پژوهش‌های مذهبی داشتم و نه برای آینده نیز به برنامه‌ای در این راستا می‌اندیشیدم. زمینه فعالیت فرهنگی من کلا یا رشته ادبیات و یا مسائل تاریخی بود و در سالهای اخیر بخصوص عمده این فعالیت بر مسائل ایران‌شناسی یعنی پژوهش‌های مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران، بویژه در جنبه جهانی آن تمرکز یافته بود. برنامه‌ای نیز که برای سالهای بازنشستگی خود پیش‌بینی کرده بودم، تکمیل و نشر فرهنگنامه "جهان ایران‌شناسی" بود که می‌بایست تاریخ روابط فرهنگی ایران را با یکایک کشورهای جهان از آغاز تا به امروز، و نقش فرهنگ ایرانی را در تمدن و فرهنگ هر یک از این کشورها بطور گسترده‌ای در برگیرد. و با همین هدف بود که بیش از ۶۰,۰۰۰ مدرک و سند در طول بیش از بیست سال بطور بی‌وقفه در داخل و خارج کشور توسط من گردآوری و طبقه‌بندی شده بود. نخستین جلد این فرهنگنامه مربوط به پنج کشور از شصت کشوری که می‌بایست بر حسب تقدم الفبائی اسامی خود در آن جای گیرند، یعنی کشورهای آلمان، اتریش، اتحاد جماهیر شوروی، آرژانتین و آلبانی، در سال ۱۳۵۵ در ۱۵۰۰ صفحه در تهران منتشر شد و همانوقت از جانب نزدیک به یکصد آکادمی و دانشگاه و انستیتوی خاورشناسی در چهل کشور مختلف جهان مورد تقدیر قرار گرفت، که مجموعه‌ای از اظهار نظرهای آن به سه زبان فارسی و انگلیسی و فرانسه در تهران به چاپ رسید. فاجعه ۱۳۵۷ کار تدوین و چاپ جلدهای بعدی این فرهنگنامه را که امید داشتم در طول تقریباً بیست سال - در صورتی که گذشت ایام چنین مهلتی را به من بدهد - به انجام برسد، مثل بسیار و بسیار از دیگر برنامه‌های آینده‌نگرانه‌ای که در کشور ما در دست اجرا بود متوقف گذاشت و با این وصف من همچنان بر ای آرزو هستم که بتوانم چنین مجموعه‌ای را به عنوان سند افتخاری از فرهنگی گرانمایه به نسل‌های آینده میهنم اهدا کنم.

انقلاب ویرانگر "اسلامی" که به گفته فرانسوا میتران رئیس جمهوری فقید فرانسه (در کتاب "اینجا و اکنون" او) برخلاف دیگر انقلابهای تاریخ جهان نه جهشی به سوی آینده بلکه تلاش برای بازگشت به گذشته بود، خیلی زود نشان داد که خمیرمایه این انقلاب دشمنی اصولی با همه ارزش‌های تاریخی و سنتی این فرهنگ ملی و نفی کلی ماهیت و هویت ایرانی کشوری است که

کارگردانان انقلاب، به اقتدای شمشیرکشان هزار و چهارصد سال پیش "سعد وقاص" آن را کشوری مقلوب و تصرف شده تلقی می‌کردند. بطوری که نخست وزیر آن با تفاخر اعلام می‌کرد که تاریخ ما قبل اسلامی ایران افسانه‌ای است که استعمار برای دشمنی با اسلام ساخته است و صحبت از خرابه‌های تخت جمشید بهانه‌ای بوده است که برای این افسانه سند اصالتی پرداخته شده باشد، همچنانکه بزرگداشت هزاره فردوسی در آغاز عصر پهلوی تلاشی برای کمرنگ کردن حماسه کربلا بوده است. و درست در همان زمان خود ولی‌فقیه و رهبر عظیم‌الشان انقلاب نیز تصریح می‌کرد که اصولاً برای کشوری بنام ایران در خارج از محدوده اسلام موجودیتی قائل نیست.

در چنین شرائط نو، احساس من این بود که وظیفه اولویت‌دار هر فرهنگی ایرانی، رویارویی سرنوشت‌ساز با خطری است که موجودیت این فرهنگ را همراه با هویت ملی ما از بنیاد مورد تهدید قرار داده است. و در اجرای همین وظیفه اولویت‌دار بود که تصمیم گرفتم تلاش‌های فرهنگی خود را صرفاً، تا آنجا که ضرورت ایجاب کند و تا آنجا که در قدرت و امکان خود من باشد، بر مقابله با این یورش مرگبار تازه، به آنچه موجودیت ملی ما را در طول سه هزار سال تضمین کرده است، متمرکز کنم. و مهمترین لازمه چنین تلاشی از نظر من دفاع از ارزش‌های کاذبی بود که کارگردانان روحانیت شیعه در طول بیش از هزار سال به نام مذهب ولی واقعا با هدف تامین منافع خصوصی و صنفی خودشان بر ملت ما تحمیل کرده بودند، و با بهره‌گیری از همانها نیز در آخرین سالهای قرن بیستم برای نخستین بار در تاریخ ایران روضه‌خوانان بر مسند حکومت نشسته بودند. کار اصلی من به عنوان یک پژوهشگر در چنین شرائطی عرضه کردن کتابی بود که بتواند در همه این زمینه‌ها نقش روشنگری داشته باشد، نظیر آنچه روشنگران جهان غرب در قرن معروف فروغ در مقابله با کلیسای کاتولیک و دیوانهای تفتیش عقاید آن کرده بودند. و تالیف چنین کتابی در درجه اول نیاز به بررسی‌های گسترده‌ای در مبانی فکری و عقیدتی مکتب آخوند داشت که سه سال تمام از عمر من منحصرآبدان گذشت. چنین بود که برای نخستین بار، جایی که تا آن زمان شاهکارهای بزرگ ادبیات جهان و آثار والای پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ایران در روی میز کار من داشتند، به

آثاری از قبیل اصول کافی کلینی و جامع عباسی شیخ بهاء الدین عاملی و بحار الانوار و حلیة المتقین و زاد المعاد ملا باقر مجلسی و مفاتیح الجنان آخوند عباس قمی و معراج و معاد و توحید دستغیب شیرازی و توضیح المسائل و تحریر الوسیله روح الله خمینی و دهها اثر دیگر از همین قماش تعلق گرفت که مکتب آخوند از هزار سال پیش تا کنون، آنها را با قید سوگند و در عین حال با پشتوانه تکفیر و چماق، منعکس کننده قوانین ابدی ثابت و تغییر ناپذیر الهی معرفی کرده بود که توسط پیامبر و ائمه اطهار به بندگان مقرب خدا ابلاغ شده است. ولی در عمل مجموعه‌ای از سخیف‌ترین و گاه ابلهانه‌ترین جعلیات دکانداران دین بیش نبود که نه تنها هیچ پیامبر و امامی آنها را نقل نکرده بود، بلکه حتی ملا نصرالدین نیز نتوانسته بود چنین اراجیفی را بر زبان آورده باشد. و آنچه من به صورت مشت نمونه خروار در صدها صفحه کتاب حاضر از این مجموعه آورده‌ام، حتی یک‌هزارم آنچه را که فوج عظیم "راویان احادیث" در طول قرون تحویل مومنین زبان بسته داده‌اند، شامل نمی‌شود.

انتشار کتاب قطور توضیح المسائل با چنین شواهد و مدارکی، برای من در شرایط زمانی آن روز در حکم نوعی خودکشی بود. زیرا درست در همان زمان موج آدمکشی‌های سیاسی در داخل و خارج ایران بالا گرفته بود و دستگاه تروریسم اسلامی هر روز قربانیان تازه‌ای می‌گرفت. نه تنها برای خانواده خود من، بلکه برای تقریباً همه دوستان دور و نزدیک من نیز تردیدی نبود که ذکر نام واقعی من در بالای کتاب عملاً در حکم صدور فتوای مهدورالدمی من است. ولی پاسخ من به همه این نزدیکان و دوستان این بود که مبارزه‌ای اصولی را در تاریکی نمی‌توان کرد و نویسنده‌ای که به اصالت گفته‌های خود ایمان دارد و از آرمان مورد قبول خویش دفاع می‌کند، می‌باید یا آشکارا عواقب ناشی از آن را بپذیرد و یا اساساً پا بدین میدان نگذارد.

با اینهمه، بر خلاف این پیش‌بینی‌ها و علیرغم همه جنجالی که انتشار این کتاب برانگیخت، آدمکشان اسلامی بدیدار من نیامدند. و این معنائی است که هنوز هم برای خود من و برای بسیار کسان دیگر، حل نشده باقی مانده است. تا آنجا که می‌دانم نسخه‌های متعددی از این کتاب در همان نخستین روزهای انتشار آن بوسلیه نمایندگی‌های سیاسی ایران در کشورهای اروپائی برای

مراجع مختلف دولتی در تهران ارسال شده بود و نسخه‌ای از آن نیز اختصاصاً توسط مهدی بازرگان (که در آن هنگام دیگر نخست‌وزیر نبود) بوسیله پسندیده برادر ارشد خمینی برای او فرستاده شده بود، و به حکایت یکی از نزدیکان درجه اول خمینی وی شخصاً آنرا کلا یا جزئاً به دقت خوانده بود. بسیاری دیگر از مقامات بلند پایه دستگاه حاکمه نیز نسخه‌های دیگری از این کتاب را خوانده بودند که واکنش شدید آخوند معروف هادی غفاری در جلسه محرمانه کمسیون امور خارجه مجلس شورای اسلامی نموداری از آن بود. وی در این جلسه، طبق صورت مجلسی ماشین شده از مذاکرات آن که نمی‌دانم چگونه به دست دوست روزنامه‌نگار من بهروز صوراسرافیل رسیده بود و او در پاریس يك فتوکپی از آن را به من داد، جار و جنجال بر پا کرده بود که حالا دیگر طاغوتی‌ها برای ما توضیح المسائل هم می‌نویسند ما باید تکلیفمان را با اینها طوری روشن کنیم که بعدها کسی بفکر این فضولی‌ها نیفتد. هشدارهای متعددی که از جانب دوستان داخل کشور در این زمینه به من داده شد، در عین حال که از جدی بودن خطر حکایت داشت، نمایانگر پخش محرمانه کتاب در درون کشور و استقبال علاقمندان از آن بود.

با همه اینها خود خمینی، شاید برای اینکه توجه بیشتری را بدین کتاب برنیانگیزد باشد یا شاید هم بخاطر اینکه در متن کتاب انتقاد مستقیمی از پیامبر و ائمه بعمل نیامده و تنها از فریبکاری‌های دکانداران دین سخن رفته بود، از مهدورالدم شمردن نویسنده آن خودداری کرده و در عوض توصیه کرده بود که هیئتی از محققان مامور پاسخگویی به مندرجات کتاب شوند. تا آنجا که می‌دانم چنین هیئتی هم تعیین شد، که سرپرستی آن را بصورت تعجب‌آوری ابراهیم یزدی بعهده داشت که نه تنها اطلاعات مذهبی زیادی نداشت، بلکه در عین بی‌اطلاعی از زبان عربی حتی زبان فارسی را هم بخوبی حرف نمی‌زد. ولی این هیئت کار خود را بطور جدی شروع نکرد، احتمالاً بدلیل اینکه اصالت هیچ يك از احادیث و روایات نقل شده در کتاب قابل انکار نبود.

بموازات این فعل و انفعال‌های درونمرزی، تلاش‌هایی برونمرزی نیز در جهت تخطئه کتاب من صورت گرفت که نمونه‌ای از آن مبارزه قلمی و عملی سید مهدی روحانی، رهبر خودخوانده شعیان اروپا در پاریس بود. وی نه تنها

مقاله مبسوطی علیه این کتاب در هفته‌نامه سرشناس ایران و جهان در پاریس نوشت که از جانب من پاسخی بهمان اندازه مبسوط در همان نشریه بدان داده شد. بلکه طبق آنچه بعداً یکی از نزدیکان آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی مرجع تقلید شیعیان در نجف بطور محرمانه به من اطلاع داد (ومن نمی‌توانم شخصا در مورد صحت یا سقم آن اظهار نظر قطعی بکنم) همین رهبر شیعیان اروپا از آقای خوئی خواستار صدور فتوای مهدور الدم بودن نویسنده این کتاب شده بود که روحانی فقید از قبول آن خودداری کرده بود.

کتاب توضیح المسائل (که در داخل ایران برای احترام از عوضی گرفته شدن آن با رساله اجتهادی آیت‌الله خمینی از همان آغاز با عنوان از کلینی تا خمینی شناخته شده است) در طول سالهای پس از انتشار، راه خود را در هزاران خانواده ایرانی خارج از کشور و در عین حال در خانواده های متعددی در درون کشور باز کرد. بطوریکه اکنون نسخه‌های فراوانی از آن در بسیار خانه‌های ایرانی می‌توان یافت، و بدین ترتیب این کتاب آغازگر يك حرکت فکری در مسیر آن روشنگری شد که جامعه آخوندزده ما از مدت‌ها پیش بدان نیاز حیاتی داشت تا چنین آسان دچار فاجعه‌هائی نظیر فاجعه ۱۳۵۷ نشده باشد. این جنبش روشنگری خوشبختانه در بیست ساله برونمرزی بصورت پویائی ادامه یافته و پدیدآورنده آثار متعدد دیگری شده است که کتاب تازه خودم بنام "تولد دیگر" احتمالاً از تازه ترین آنها است و همه این آثار بی‌گمان در ایران بعد از آخوند فردا، نقش سازنده و آموزنده‌ای بعهده خواهند داشت

پاریس مهرماه ۱۳۷۸
شجاع الدین شفا

سر آغاز

این کتاب بخاطر آن نوشته شده است که گویای پیامی است. و شرایط کنونی ایجاب می‌کنند که این پیام بگوش شمار هر چه بیشتری از فرزندان ایران که ممکن باشد، برسد.

خود پیام شاید نه واقعا تازه باشد و نه واقعا ناگفته. زیرا از هزار سال پیش به صورتهای مختلف و با تعبیرات مختلف از زبان همه بزرگان اندیشه و ادب ایران شنیده شده و بگوش همه صاحبنظران رسیده است. با این همه از دیدگاهی دیگر، همچنان پیامی ناگفته و ناشنیده است. زیرا این بار نحوه ابلاغ آن، نحوه ظریفانه و عارفانه بزرگان فرهنگ پارسی نیست. نحوه خشن، صریح و بی‌پرده‌ای است که با شرایط عصر ما، بخصوص شرایط کنونی ایران ما، بیشتر تطبیق می‌کند. زیرا در این ایران اصولا جای زیادی برای خود فرهنگ پارسی نمانده است تا برای ظرافتها و زیباییهای آن مانده باشد!

کتاب حاضر، کتابی چند صد صفحه‌ای است که تمام آن به بیان مستند و واقعیاتی ناخوشایند اما متکی به مدارك گویا و قاطع اختصاص یافته است. اگر کتاب از این قطورتر نیست، برای اینست که منطقا نمی‌بایست قطورتر از این باشد، نه به دلیل آنکه نمی‌توانسته است باشد. منابع موجود آنقدر زیاد است که این کتاب می‌توانست به آسانی ده‌هزار صفحه داشته باشد. و می‌توانست دائره‌المعارفی در صدهزار صفحه بشود. زیرا هر کتاب حدیث، هر کتاب فقه و اصول، هر رساله از رسالات مراجع عالی اجتهاد و هر اثر شرح و تفسیری که

غالب علمای عظام در مورد آنها در طول هزار سال گذشته نوشته‌اند، منبع مستندی برای این کتاب است و این منابع از صدها هزار صفحه تجاوز می‌کنند. تالیف این کتاب برای من، انجام يك وظیفه ملی و در عین حال وظیفه فرهنگی بوده است. و اگر نگارش این مجموعه را وظیفه خود دانسته‌ام، برای این است که عمیقا احساس می‌کنم که هم هویت ملی ایرانی، هم فرهنگ پارسی و هم فرهنگ اسلامی ایران در حال حاضر مورد دستبرد قرار گرفته‌اند. در زمینه مبارزه سیاسی با نظام واپسگرایی که اکنون بر کشور ما حکومت می‌کند، نیروهای مختلفی در جبهه‌های مختلف با ایدئولوژیها و هدفها و برنامه‌های مختلف سرگرم تلاشند. ولی این مبارزه در جبهه فرهنگی، با وجود همه کوششهای ارزنده‌ای که تاکنون در این زمینه صورت گرفته است، نیازمند تلاش باز هم بیشتری است. زیرا اصولا بقای هویت ملی ما در طول هزاران سال گذشته در درجه اول مرهون بقای همین فرهنگ ملی بوده است. و یورش نیز که اکنون به اصالت تاریخی و ملی ما وارد می‌آید، بیش از هر چیز یورشی به مبانی و ارزشهای فرهنگی ما است.

سه سال پیش، کتاب دیگری از من به نام "ایران در چهارراه سرنوشت" منتشر شد که ممکن است بعضی از شما آنرا خوانده باشید. در آن کتاب بسیاری از مسائلی که در کتاب حاضر مطرح شده مورد بررسی اجمالی و کلی قرار گرفته بود، ولی احساس خود من همواره این بود که چنین بررسی کلی کافی نیست. و شرایط موجود ایجاب می‌کند که این کار بصورت بسیار بنیادی‌تر و گسترده‌تر انجام گیرد، زیرا زهر "مغزشوئی" چنین وسیعی به پادزهری مشابه نیاز دارد.

کتاب حاضر با این انگیزه نوشته شده است، که در صورت امکان روشنگر بسیاری از واقعیت‌های ناشناخته یا کم‌شناخته شده هزار ساله گذشته ایران باشد. نه تنها برای آنکه امروز در دسترس ایرانیان خارج از کشور قرار گیرد، بلکه بخصوص برای آنکه فردا، در روزهای پس از سقوط نظام کنونی در دسترس هر جوان از بند رسته ایرانی باشد، تا بتواند در میان انواع مدارکی که با عطش شناسائی بسراغ آنها خواهد رفت، امکان مطالعه آنرا نیز داشته باشد، و منابع وی به آثار يك یا دو ایدئولوژی خاص شناخته شده منحصر نماند.

البته انتظار آنرا ندارم، و نمی‌خواهم داشته باشم که او همه آنچه را که در این کتاب آمده است بپذیرد، ولی می‌توانم لااقل نظریات مشخصی را بدو عرضه کرده باشم، و مهمتر از آن مدارک و اسناد روشنی را در اختیارش گذاشته باشم که برای او در مورد اصالت آنها دیگر جای تردیدی نباشد.

آشنائی نزدیک با این واقعیات، برای جوان ایرانی که امروز در معرض يك مغزشوئی حساب شده و همه جانبه قرار گرفته است، ضرورت کامل دارد. زیرا وی چه بخواند و چه نخواهد، مسئول سرنوشت ایران فردا است. اعتقاد راسخ من این است که خمیرمایه آن ایدئولوژی، که باید پایه‌گذار فکری ایران فردا باشد، امروز در کوره تفته و گداخته اجتماع ایرانی در حال شکل گرفتن است. زیرا این ملتی است که از آغاز ورود خود به صحنه تاریخ، همواره اندیشه‌ساز و نوآور بوده است. روزی یکی از معنوی‌ترین و زیباترین آئین‌های باستانی جهان را بوجود آورده و روز دیگر مکتبهای فکری تازه و جهانگیری چون مهری و مانوی و مزدکی ساخته و روزی نیز مکتب تشیع را بصورت مکتب ایرانی آئین اسلام قوام بخشیده است. و وقتی که همین تشیع بدست مدعیان رهبری آن به راه انحراف رفته، مکتب بدیع و والای عرفان را پرداخته و باوج زیبایی رسانیده است. همچنانکه در قرون جدید، نخستین آزمایش مکتب دموکراسی غرب در "جهان سوم" از راه انقلاب مشروطیت توسط همین جامعه ایرانی صورت گرفته، و در دوران معاصر همین کشور، پیشگام "مدرنیزه" شدن سایر کشورهای جهان سوم بوده، بعد هم در بازگشت به نقطه مقابل آن، پیشگام همه نهضت‌های ارتجاعی جهان شده است.

همه اینها، نمایانگر این واقعیت است که در نهاد این ملت خلایقیت غالباً "ناخودآگاهی" برای جستن و یافتن و پی ریختن شالوده‌های فکری تازه و مورد نیاز نهفته است، حتی اگر جامعه ایرانی مثل امروز جامعه‌ای سرگشته و عمیقاً بیمار باشد. بر اساس آزمایشهای متعدد گذشته، میتوان احساس کرد که امروز نیز، در کوره گداخته رنجها و دردها و قربانیها و محرومیت‌های جامعه ایرانی، بنیاد فکری و فرهنگی تازه‌ای در حال شکل گرفتن است که به هیچیک از راههای شناخته شده امروزی بطور کامل قابل انطباق نیست. و شاید این فقط راه آینده ایران نباشد، راهی برای همه جهان سوم باشد که بسیاری از مسائل آن

مشابه مسائل جامعه ایرانی است، ولی نه به اندازه این جامعه در کوره حوادث گذاخته شده و نه به اندازه آن درونگرایی پیدا کرده است که بتواند راهگشای دیگران قرار گیرد.

برای نسل جوانی که در طریق این راهگشائی برای خودش و احتمالاً برای دیگران قدم برمی‌دارد، اطلاع هر چه بیشتر بر واقعیات گذشته و دریافت پاسخ بر بسیاری از پرسشها ضروری است. و این کاری است که کوشیده‌ام تا در این کتاب در مورد پاسخ به یکی از پرسشهای اساسی انجام دهم. بهمین جهت است که برای این کتاب عنوان شناخته شده توضیح المسائل را برگزیده‌ام. زیرا تمام کتاب به توضیح مسائلی در رشته همین پرسش اساسی اختصاص یافته که بسیار از آنها در هزار ساله گذشته بی جواب مانده است. البته نه از این بابت که پاسخی برای آنها نبوده و یا پاسخگوی برای آنها نبوده است. بلکه تنها بدین جهت که همواره چماق تکفیر، برای خاموش کردن هر صدائی در برابر بانگ "وا اسلاما" بلند بوده است

تصور مکنید در انتخاب این عنوان حقی از آیت‌الله العظمی موسوی خمینی مولف توضیح المسائل معروف سلب شده باشد. زیرا این عنوان، عنوانی رایج است که پیش از ایشان نیز بر رسالات متعدد دیگری از عصر صفویه تا امروز نهاده شده است و بنابر این حق مولف ندارد.

این نکته را نیز باید متذکر شوم که هر چند این کتاب را برای عموم هم میهنانم نوشته‌ام، ولی خواندن آن را به پیروان مکتب "تعصب" توصیه نمی‌کنم. زیرا آنها درست به همان مکتبی تعلق دارند، که این کتاب بمنظور افشاگری رازهای نهفته آن نوشته شده است. اینها فقط مغز شوائی‌شدگان امروزی مکتب روحانیت مبارز نیستند، و فقط وارثان نسلهای مغز شوائی گذشته این مکتب نیز نیستند، نمایندگان طبقه خاصی از جامعه بشری هستند که در همه ادوار تاریخ جهان در همه سرزمینها و همه جوامع بخصوص در همه دستگاه‌های مذهبی جهان وجود داشته‌اند و سراسر تاریخ را نیز از خاطرات فجایع خودآکنده‌اند، چه در مصر و کلد و آشور و یونان و رم، چه در ایران زرتشتی و آخوندان مزدکی‌کش آن، چه در کشتارهای مذهبی سلطان محمود غزنوی و تیمور و مبارزالدین، چه در سربریدنهای بیدریغ و دسته جمعی سلاطین عثمانی و صفوی

چه در قرون شوم تفتیش عقاید جهان مسیحیت و کشتار وحشیانه و قتل عام خونین سن پارتلمی، چه در ترورهای عقیدتی و بدنی ترکمادا و لویولا و کالون و ساونارولا، چه در پروگرام‌های ضد یهود روسیه و ارمنی‌کشی‌های عثمانیان، چه در کشتارهای انقلاب فرانسه، و چه در بابی‌کشی‌ها و بهائی‌کشی‌های ایران، چه در کشتارهای "صنعتی" شده "اس‌اس"‌های هیتلری و کوره‌های آدمسوزی آنان، چه در قتل‌عام اردوگاه‌های صبرا و شاتیلا، چه در کشتارها و شکنجه‌های چهار ساله "حکومت الله در روی زمین"...

تاریخ دنیا، قبل از هر چیز، تاریخ بیرحمی‌ها و ستمگریها است. ولی در میان همه این فجایع، بیرحمانه‌ترین و ستمگرانه‌ترین آنها، فجایعی است که زیر لوای تعصبات مذهبی صورت گرفته است. زیرا در آنجا که دیگران این فجایع را تنها با اتکاء به قانون زور در قالب اصیل آن یا در قالب قوانین "متمدن شده" استعمار یا استثمار انجام داده‌اند، تعصب مذهبی، آنها را بنام "خدا" انجام داده، و در راه خدا بندگان او را کشته، یا شقه کرده، یا زنده در آتش سوزانده، یا در سیاهچالها شکنجه داده، یا از بالای صخره‌ها پائین انداخته، یا بسادگی قتل‌عام کرده، و بعدها هم نماینده عالیقدر خدا برای ادای گزارش بحضور رئیس خود به معبد یا کنیسه یا کلیسا یا مسجد رفته است.

متعصب "حزب الله" نیز مثل هر متعصب دیگری، از هر مذهب دیگری یا از هر عقیده سیاسی قشری و شبه مذهبی دیگری، فردی جدا از پیشینیان خود و تابع قانون حزب‌اللهی‌های گذشته نیست. برای او فقط يك خدا وجود دارد و يك روح خدا. همانطور که برای اس‌اس هیتلری فقط يك نژاد برتر وجود داشت و يك پیشوای برتر. و از دیدگاه او این رهبران مافوق بشری، حقیقت مطلق را در انحصار خود دارند و "امت" وظیفه‌ای ندارد جز آنکه به فرمان آنها بکشند و بسوزانند و چماق بکشند و گاهی هم چهره مبارکشان را در ماه ببینند و متأسفانه بعضی اوقات هم خودش شهید بشود.

بدین جهت است که خواندن این کتاب را به این دسته از ایرانیان توصیه نمی‌کنم. زیرا که بهر حال اگر هم آنرا بخوانند، شرعا اختیار تشخیص ندارند تا در باره آن فکری و قضاوتی بکنند. اینها بهر حال سهمی در بنیانگذاری ایران

فردا نخواهند داشت، زیرا این وظیفه را به نحو اکمل در ویرانگری ایران امروز انجام داده‌اند.

* * *

برای تالیف این کتاب احتیاج به گردآوری طبقه‌بندی و تنظیم مطالب بسیار بود، زیرا اصل بر این بود که کوچکترین مطلب و اشاره غیرمستندی در آن وجود نداشته باشد. و اینکار نیاز به بررسی صدها کتاب و رساله و تحقیق و مراجعه به نشریات فراوان ایرانی و خارجی داشت که کار سه ساله اخیر من بود. زیرا یادداشتهای گذشته من بیشتر در زمینه فرهنگ باستانی ایران بود و این یادداشتهای نیازهای کتاب حاضر را برآورده نمی‌کرد. بدین جهت منابع تازه‌ای مورد مطالعه و بررسی من قرار گرفت که در درجه اول آثار معتبر فقه و حدیث بود که در طول هزار سال گذشته از "اصول کافی" کلینی در آغاز قرن چهارم هجری گرفته تا "تحریرالوسیله" خمینی در پایان قرن چهاردهم توسط "اعظم" رجال دین تالیف شده و مبنای کار مومنین قرار گرفته است.

بررسی این کتابها و رسالات، که من نیز مانند بسیاری از شما آشنائی قبلی کاملی با آنها نداشتیم، برایم روشن کرد که آن قداستی که در درازای قرون بدست خود این اعظم راستین یا دروغین مکتب دین، با استفاده از عربی بودن متن غالب این آثار و عدم دسترسی عمومی بدانها و نقل انحصاری مطالبشان توسط افراد همین مکتب برای آنها بوجود آمده است، فریب بزرگی بیش نیست. و تقریباً تمام این کتب احادیث و احکام، با همه تقدسی که برای آنها قائل شده‌اند، مجموعه‌ای است از مطالب غالباً جعلی، ضد و نقیض، بی پایه، سخیف، نامعقول، احمقانه و گاه حتی نیز خلاف متون صریح قرآنی که متأسفانه همه آنها با کمال بی‌پروائی و گاه واقعا و قیحانه، به خدا و پیغمبر و امامان نسبت داده شده است. تا آنجا که خود من به سابقه ممتد سر و کار داشتن با ادبیات و مسائل تاریخی فرهنگی، با نوشته‌های مذهبی و غیرمذهبی جهان آشنائی دارم، می‌توام با اطمینان بگویم که در تمام نوشته‌های مذهبی جهان، نمونه‌ای سخیف‌تر و احمقانه‌تر از آنچه در طول بیش از ده قرن از جانب این مدعیان دین به جامعه تشیع عرضه شده است، وجود ندارد. و نمونه‌ای نیز وجود ندارد که کلیدداران آئین دیگری تا بدین اندازه به مراجع مقدس يك دین دروغ و افترا بسته باشند. اگر

مورد مشخصی را خواسته باشید، می‌توانم بگویم که فی‌المثل در تمام کتب مذهبی جهان کتابی که از حیث ابتدال قابل مقایسه با "بحار الانوار" باشد وجود ندارد.

با خواندن نمونه‌هایی از متون روشن همین آثار عظیمه و جلیله، شما نیز به آسانی در خواهید یافت که بزرگوارانی که فرهنگ مکتب آخوند را بر اساس این قبیل احادیث و احکام بنیاد نهاده‌اند، هر قدر هم که آیه‌العظمی و غیر عظمی، ثقة‌الاسلام، شیخ‌الاسلام، حجة‌الاسلام، عمودالاسلام، مجدالاسلام، سیدالعلماء، بحرالعلوم، اقیانوس‌العلوم، اعظم‌المحدثین، خلاصة‌المتقدمین، زبدة‌المتأخرین، افقه‌الفقهاء، اعلم‌العلماء و... و... باشند، بجای راویان امانتدار احکام خدا و پیغمبر و امامان، غالباً جا‌اعلانی بیش نبوده‌اند و در خواهید یافت که دینداری این بزرگواران نیز فقط "دکانداری دین" بوده است.

این ادعائی است که طبعاً احتیاج به ارائه دلایل و مدارک قاطع دارد و یکی از هدفهای کتاب حاضر، ارائه همین دلایل و همین مدارک است.

* * *

با توجه به اینکه مکتب آخوند همواره خودش را مترادف با "اسلام" شمرده و هر جسارتی را به مشروعیت خود، جسارت به مقدسات دین محسوب می‌داشته است، می‌توانم احتمال دهم که اگر بنا باشد وابستگان راستین یا مصلحتی این مکتب، در مورد این کتاب واکنشی نشان دهند، این واکنش نه تنها دوستانه نخواهد بود، بیطرفانه هم نخواهد بود و اگر جای ایرادی به اصالت متون منقول در آن نباشد، این ایراد را در خود مؤلف خواهند یافت و کشف خواهند کرد که این کار از روحیه طاغوتی، کفر والحاد، مزدوری استعمار، یا خدمتگزاری صهیونیسم سرچشمه می‌گیرد.

بجای هر توضیحی، توجه همه مومنین "مکتبی" متعصب و معتقد را به این سخن معروف منتسب به پیامبر اسلام جلب می‌کنم که: "اقبل الحق ممن اتاك به من صغیرا و کبیر وان کان بغیضا بعیدا وارد والباطل علی من جائك به من صغیرا و کبیر وان کان حبیباً قریباً" (سخن درست را از هر که شنیدی بپذیر،

اگر چه دشمن و بیگانه باشد، و سخن نادرست را از هر که شنیدی نپذیر، اگر چه دوست و نزدیک باشد)

و اگر هم این سخن برایشان کفایت نکند، این گفته آیه العظمی نایب امام زمان و فقیه ولی عصر نیز در نقل قول از همین رسول اکرم بر آن اضافه می‌کنم که: "انظر الی ماقال ولاتنظر الی من قال" (ببین چه می‌گوید نبین که می‌گوید) ^۱ و فکر می‌کنم که این دیگر بر ایشان حجت خواهد بود، زیرا که این فقط گفته خدا یا پیغمبر نیست، گفته "امام" نیز هست.

* * *

چهار سال پیش، زلزله‌ای ویرانگر بنیاد سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی را بلرزه افکند. نظامی که این جامعه، در کشاکش قرون، با بهره‌گیری از تجارب نیک و بد تاریخ خود برای خویش بوجود آورده بود، بکلی در هم ریخت و نظام ناشناخته‌ای که بعداً "اولین حکومت الله در روی زمین" لقب گرفت بجای آن آمد. جهش بلند پروازانه جامعه ایرانی در نیمه راه از نفس افتاد و حرکت شتاب‌آمیز این جامعه بسوی آینده، جای خود را به حرکتی بهمان شتاب آمیز در بازگشت به گذشته داد. آزمایشی که شرایط مساعد ملی و بین‌المللی فقط یک بار می‌توانست امکان آنرا به این کشور بدهد، و داده بود، بصورتی دردناک شکست خورد و در همان موقع، با آینده‌نگری خاص، پیشگویی شد که "ایران دیگر این درس را آموخته که برای همیشه رویای تمدن بزرگ را فراموش کند و به داشتن مقامی همپایه کشور همجوارش افغانستان اکتفا نماید." ^۲

عوامل پدیدآورنده این فاجعه، مختلف و متنوع بود. بعضی تاکید کرده‌اند و می‌کنند که این عوامل صرفاً جنبه داخلی داشت، بعضی دیگر آنها را صرفاً خارجی دانسته و می‌دانند. واقعیت این است که این عوامل، ترکیبی از این هر دو بود. زیرا برای موفقیت کامل این آزمایش ویرانگری، هر دوی آنها لازم و ملزوم یکدیگر بودند.

۱- آیت الله خمینی خطاب رئیس‌سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جماران، ۲۲ آذرماه ۱۳۵۹

۲- بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی، برنامه جام جهان نما، ۸ دسامبر ۱۹۷۸

نظر من در اینجا تحلیل سیاسی وقایعی که گذشته نیست. این کار تاکنون توسط پژوهندگان متعدد ایرانی و خارجی انجام گرفته است و باز هم انجام خواهد گرفت. و اگر هم من خود بخوام در چنین تحلیلی از دیدگاه خویش شرکت کنم، جای آن کتاب دیگری است. بدین جهت در اینجا، فقط آن نکاتی را یاد آوری می‌کنم که اشاره بدانها برای نتیجه‌گیری بعدی لازم است.

عوامل بنیادی این دگرگونی، مسلماً در داخل خود اجتماع ایران بود، و این واقعیت را رئیس وقت کشور نیز انکار نکرد. قسمتی از این عوامل به دستگاه حکومت مربوط بود، و قسمتی دیگر نتیجه اجتناب‌ناپذیر تحولات سریع و غیرمنتظره اقتصادی و اجتماعی جامعه بود که ترکیب آنها، خواه ناخواه وضعی انفجاری پدید آورده بود.

با اینهمه این وضع به تنهایی کافی برای بروز انفجار نبود. زیرا نظیر آن و بمراتب جدی‌تر از آن در بسیار از دیگر جوامع جهان امروز نیز وجود داشته، بی آنکه منجر به انفجاری شده باشد. برای وقوع انفجار کبریتی هم لازم بود و این کبیرت در خارج از مرزهای ایران کشیده شد.

در قمار سرنوشت با آینده کشوری پیشرو و بلند پرواز بنام ایران، نیروهای مختلفی از جبهه زر و از جبهه زور شرکت جستند و سرمایه‌گذاری کردند. "خواهران نفتی" معروف، به عنوان گردانندگان یکی از بزرگترین کارتل‌های جهان، سرمایه‌گذار اصلی قمار بودند. دولت سابقاً فخریه بریتانیای کبیر، و "عموسام" فخریه کنونی، به نوبه خود در سرمایه‌گذاری شرکت جستند و اندکی بعد "تراست" ضد سرمایه‌داری "رفقا" نیز بدانها پیوست. و موفقیت این قمار چند ملیتی وقتی بیمه شد که سازمانی بنام "موساد" هم سهم موثر خود را در آن به عهده گرفت. شاید بعدها برای خیلی از کنجکاوان روشن شود که تضمین‌کننده اصلی انفجار، نقش تخریبی همین سازمان در داخله ایران، بصورت گرداننده واقعی دستگاه امنیتی وقت بود، (که ظاهراً هنوز هم هست) ولی به هر حال این واقعیت دیگر از هم اکنون نیز روشن است که در چهار سال گذشته برنده این قمار بزرگ در تمام زمینه‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی همان دولتی است که "موساد" به آن تعلق دارد.

بدین ترتیب عوامل بروز انفجاز، هم در داخل و هم در خارج ایران وجود داشتند، و وقتیکه این دو بهم آمیختند، مقدمات وقوع فاجعه از هر جهت آماده شد. ولی قدر مسلم این است که تمام این عوامل، در جبهه داخلی ایران برای تضمین موفقیت خود به سراغ مرجع واحدی رفتند که آخوند نام داشت و از نیروی تخریبی واحدی کمک گرفتند که در کارگاه آخوند ساخته و پرداخته شده بود.

این نیروی تخریبی، سپاه صد هزار نفری تعلیم دیده و آماده بخدمت خود راکه در سرتاسر مملکت، در هر شهر، و هر محله، و هر بازار، و هر روستا، و هر قریه، بصورت سلسله مراتبی، از مجتهدین عظام و علمای اعلام و فقهای کرام و حجة الاسلامهای فیضیه‌نشین گرفته، تا ملاهای محل، روضه‌خوان‌ها، متولیان، مدرسان، قاریان، دعانویسان، رمالان، مرده‌شوها، که فعالانه مشغول انجام وظایف شرعی بودند، بسیج کرد و بدنبال آنها، نیروی چند میلیون نفری مومنینی را که دست پروردگان هزار ساله همین مکتب بودند، بمیدان آورد.

در همان گیرودار، گروههای متعدد دیگری نیز وارد میدان "انقلاب" شدند که همه آنها در هدف فرریختن نظم موجود همدستان بودند، ولی در خارج از این هدف مشترك هر کدام راه خویش را دنبال می‌کردند و حساب یکایک از آنها نیز این بود که پس از حصول پیروزی آخوند را که طبعاً صلاحیت حکومت ندارد، کنار بگذارند و خودشان کارگردان امور شوند. البته در صورت درست درآمدن هر يك از این حسابها، امروز ایران وضعی غیر از این داشت که دارد. یعنی نظم تازه‌ای در آن برقرار می‌شد، که - خوب یا بد- بهر حال تعلق به دنیای حاضر داشت. یا رژیم گذشته بصورت مشروطه سلطنتی ادامه می‌یافت، یا حکومتی جمهوری با معیارهای رایج بین‌المللی بجای آن می‌آمد، یا يك دیکتاتوری نظامی دست راستی برقرار میشد، و یا يك رژیم دست چپی افراطی، و در هر کدام از این موارد جامعه ایرانی بهر تقدیر در یکی از رده بندی‌های شناخته شده جهان امروز قرار می‌گرفت.

ولی بجای همه اینها، در ایران معجزه اصحاب کهف به وقوع پیوست، منتها در جهت عکس آنچه بر گروه خفتگان غار گذشته بود. جامعه‌ای آینده‌نگر در آخرین سالیان قرن بیستم، به خواب خفتگان غار رفت و وقتیکه بیدار شد،

خودش را در نیمه راه عصر جاهلیت یافت. در عصر شتر و نیزه و رجم و تعزیر و مقنعه و تحت الحنك، در عصر بازگشت شیطانهای بزرگ و كوچك به بلاد كفر و بازگشت یزیدها و ابن زیادها و شمرهای ذی الجوشن به بلاد اسلام، عصری که در آن غریو جهل و ظلمت قرون، همه صداهای دیگر را خاموش کرد و فقط "آوای وحش" باقی ماند و فریادهای گوشخراش "تا انقلاب مهدی...!"

* * *

چنین بود که انقلابی که در آغاز - به حق یا به خطا- همدلیهای فراوانی را در جهان برانگیخته بود، قیام همه جانبه ملتی برای گسستن زنجیرهای کهن بشمار آمده بود، صلاهی عدالت‌طلبی توده‌های محروم تلقی شده بود، عصیان جهان سوم در برابر برتری‌جویی ستمگران غرب و شرق و سرآغاز عصری نوین در تاریخ بشریت کهن عنوان گرفته بود، در کوتاه مدتی در برابر دیدگان شگفت زده جهانیان بصورت مجموعه از واپسگرائی‌ها، تعصب‌ها، کینه‌توزیها، زشتی‌ها و حماقت‌ها در آمد که کسی حتی تصور آنرا هم نکرده بود. "روشنفکران" خیالی‌بافی که برای ایشان کلمه انقلاب بهر صورت جاذبه‌ای خاص داشت، این بار خود را با نوع ناشناخته‌ای از انقلاب مواجه دیدند که باهیچ يك از معیارهای آنان جور در نمی‌آمد. و جامعه‌شناسان تحلیلگر، نمونه خاصی از يك جامعه انقلابی را در برابر خویش یافتند که ممیزات آن، در قاموس هیچ انقلابی ثبت نشده بود. برای اولین بار در تاریخ جهان مردمی انقلاب کرده بودند، نه برای آنکه از راهی میانبر بسوی آینده بروند، بلکه برای اینکه از راهی مستقیم بسوی گذشته بازگردند.

تنها دو سال پس از این انقلاب نوظهور بود که فرانسوا میتران رئیس جمهوری کنونی فرانسه، بعنوان يك صاحب‌نظر برجسته جهان غرب با تصریح باینکه از دیدگاه يك سوسیالیست معتقد، هرگز نظر مساعدی با رژیم گذشته ایران نداشته و انقلاب را حق مشروع ملت ایران می‌دانسته است، نوشت: "برای نجات این آزمایش دیگر راهی وجود ندارد. هیچ ملتی را نمی‌توان بدین

دلیل که خواستار آینده بهتری برای خودش است، چهارده قرن به عقب باز گرداند. و خمینی و ملاهای او انقلاب را عوضی گرفته‌اند.^۱

نوجویان عصر جدید که این انقلاب را قیام معنویت در قرن مادی ما تلقی کرده بودند، و در رسانه‌های گروهی اعم از خبرگزاریها و مطبوعات و رادیوها و تلویزیونها، که برای بهره‌گیری از جاذبه چنین انقلابی، نقش بسیار موثر در ایجاد يك جو مساعد افکار عمومی ایفا کرده بودند، ناگهان خود را بجای يك "گاندی" تازه، با يك هیئتلر یا استالین تازه روبرو یافتند. بجای عصر آزادیهای ناشناخته، با دوران شناخته شده تفتیش عقاید مواجه شدند. بجای سمفونی "دنیای فردا" خروش ماموتها ماقبل تاریخ را شنیدند و دریافتند که در آزمایشگاه انقلاب بجای ژاندارك، فرانکشتاین ساخته شده است....

و اسلام‌شناسان بزرگوار نیز که با آنهمه آب و تاب از بیداری اسلام خبر داده بودند، فقط شاهد بیداری "دکانداران اسلام" شدند.

این برخورد خشن رویاها و واقعیتها، مدتی همه آنان را شگفت‌زده و بعد سرخورده کرد. و بعد این سرخوردگی تبدیل به نفرت و انزجار شد. و بعد آنطوریکه عموماً اتفاق می‌افتد، همه اینها جای خود را به بی‌تفاوتی سپرد. زیرا در این فاصله حوادث هیجان‌انگیز تازمتری در دنیا اتفاق افتاده بود، که خواه ناخواه يك ماجرای کهنه، آن هم ماجرائی زشت و ناخوشایند را بدست فراموشی می‌سپرد.

افکار عمومی جهانیان نیز بخصوص در دنیای غرب که تحت تاثیر رسانه‌های گروهی خود، "انقلاب" ایران را رستاخیز آگاهانه ملتی در راه پی‌ریزی نظام اجتماعی مترقی‌تر و انسانی‌تر پنداشته بود، در برخورد با

۱- فرانسوا میتران: اینجا و اکنون Ici et maintenant چاپ پاریس، سال ۱۹۸۰ شایان تذکر است که تعبیر بزرگان "انقلاب اسلامی" از مفهوم انقلاب، هم با این تعبیر فرانسوا میتران و هم با تمام تعبیراتی که تاکنون از انقلاب شده است و می‌شود فرق دارد. و آنان معتقدند که تمام مردم دیگر جهانند که معنی انقلاب را عوضی گرفته‌اند. مفهومی که جمهوری اسلامی برای انقلاب قائل است، اخیراً توسط یکی از مغزهای متفکر این جمهوری اسلامی، آیت‌الله محمدی گلپایگانی رئیس دادگاه‌های شرعی مرکز، چنین خلاصه شده است (روزنامه اطلاعات ۷ مهر ۱۳۶۱):

"انقلاب یعنی بازگشت، قرآن هم انقلاب را به معنی بازگشت به گذشته معنی می‌کند. انقلاب اسلامی یعنی بازگشت به حالات اولیه مسلمین، چه در مرثیه‌خوانی، چه در سایر چیزها"

واقعیت‌هائی که بعداً همین رسانه‌های گروهی در دسترس او گذاشتند. با گزارشهای همین مطبوعات و خبرهای همین رادیوها و برنامه‌های خبری همین تلویزیون‌ها اول دچار سرخوردگی "روشنفکران" خود شد. بعد همان نفرت آنها را پیدا کرد. بعد مثل آنها تصمیم گرفت این ماجرای شوم را که زیاده از حد بوی جاهلیت و تعصب و مرگ و ابتذال می‌داد فراموش کند. منطق آگاهانه یا ناآگاهانه او، این بود که کشوری بنام ایران که سابقاً کوشش داشت عضوی از اعضای دنیای متمدن بشمار آید - و بهمین جهت دنیای متمدن نیز انحرافات و اشتباهات بزرگ و کوچک او را زیر ذره‌بین قرار داده و بکرات آنها را به انتقاد و اعتراض گرفته بود-، اکنون اصولاً از این دنیای متمدن کناره جسته و اعلام کرده است که خودش قوانین آسمانی بهتری دارد که آنها را برای بقیه مردم دنیا نیز تجویز می‌کند. و بهر حال احتیاجی به رعایت قوانین جاری این دنیای متمدن ندارد (اتفاقاً همان وقت کتاب سبزی نیز حاوی منتخباتی از "توضیح المسائل" رهبر این انقلاب به غالب زبان‌های زنده جهان غرب انتشار یافت که نمونه‌هائی از این قوانین الهی را به آگاهی مردم جهان می‌رسانید). با این منطق، افکار عمومی دنیای متمدن، حساب ایران انقلاب‌زده را از حساب دنیای خودش جدا کرد و پذیرفت که پرونده این کشور را به بخش قبائل ما قبل تاریخی درون جنگلهای آمازون و یا بومیان "آبریژن" استرالیا بفرستد و دیگر کاری بدانچه در این سرزمین نفرین‌شده می‌گذرد، نداشته باشد و نق‌زدن‌های گاه و بیگاه کمیته حقوق بشر یا سازمان عفو بین‌المللی را درباره رویدادهای این قبیله ما قبل تاریخی نیز ناشنیده بگیرد.

البته يك فايده جنبی درین ماجرا عاید جهانیان شد و آن ورود کلمه ناشناخته‌ای بنام "آیت‌الله" به صفحات لغتنامه‌ها بود. با این نوآوری، از آن پس به کرات از "عدالت آیت‌الله‌ها"، "قانون آیت‌الله‌ها"، "منطق آیت‌الله‌ها" و خیلی چیزهای دیگر آیت‌الله‌ها یاد شده ولی درباره اینکه از این عنوان با چه مفهومی یاد شد، بهتر است مستقیماً به خودشان مراجعه کنید.

در خارج از دنیای روشنفکران و دنیای افکار عمومی، مراجع بین‌المللی زور و زر نیز با توجه به مصالح و منافع خاص خود در برداشت‌های قبلی خویش تجدید نظر کردند و خود را با شرایط جدید تطبیق دادند. اتفاقاً خیلی زود

هم پی بردند که این شرایط جدید نه تنها برای آنها ضرری ندارد، بلکه منافع خاص هر کدام از آنها را بیشتر و بهتر از گذشته تامین می‌کند: منافع شرکت‌های بزرگ نفتی را، منافع اقتصادی اسلحه‌فروشان را، منافع منطقه‌ای آمریکا را، منافع اقتصادی و سیاسی شوروی را، منافع مطمئن دولت فحیمه انگلستان را، منافع بازرگانی ژاپن و کشورهای بازار مشترک و ترکیه و هند و بسیاری دیگر را، منافع "نفت مفت" گیری سوریه را و در حدی ایدآل منافع همه جانبه اسرائیل را، و در برابر همه اینها فقط يك بازنده وجود دارد و آن خود ملت ایران است. ولی این مسئله‌ای بود داخلی که به هیچ يك از آنها ارتباط نداشت و جدانشان را نیز ناراحت نمی‌کرد.

با اینهمه برای خود ملت ایران، هنوز پرونده به همین سادگی مختومه نشده است. بسیار و بسیار از مردم این کشور چه در داخل و چه در خارج آن، هنوز هم بهت‌زده و سرخورده از خود می‌پرسند: چطور شد که عاقبت کار این از آب در آمد؟

اینها هر کدام، اگر بر مواضع دیگران و انگیزه‌های آنها در جریان "انقلاب" کاملاً واقف نباشند، لاقلاً بر موضعی که خودشان داشته‌اند واقف هستند و میدانند که جزو کدام طبقه بوده‌اند: آنانی که کوشیدند تا از بروز فاجعه مانع شوند و نتوانستند؟ یا کسانی که با داشتن هدف معینی در این ماجرا شرکت جستند تا در موقع مقتضی بنفع خود از آن بهره‌برداری کنند؟ یا آنهایی که واقعا می‌پنداشتند با در هم شکستن نظم موجود همه نابرابری‌ها و محرومیت‌ها را از میان خواهند برد و آن دنیای روحانی "نان و صلوات" را که به ایشان وعده داده شده بود، بجای آن خواهند گذاشت؟ یا جزو آن اکثریت خاموش بودند که در آنروز فقط ناظر حوادث بود و امروز نیز کماکان ناظر حوادث است؟

البته يك دسته دیگر هم بودند، که نمی‌توان در این طبقه بندی جایی بدانها داد اینان "آخوند پروردگان" سنتی جامعه ایرانی بودند که بر حسب وظیفه شرعی خود اصولاً حق تشخیص و قضاوت نداشتند و فقط "مقام اجتهاد" بود که برایشان فکر می‌کرد و برای آنها تصمیم می‌گرفت و این مقام تصمیم مقتضی را برای آنها گرفته بود.

و همه این گروه‌های مختلف، با طرز فکرهای مختلف با هدف‌های مختلف اجزای مبارز یا غیر مبارز و موثر یا غیر موثر این "انقلاب" بودند ولی همه آنهایی هم که برهم خوردن نظام موجود را بهر قیمت خواستار بودند بعداً در این باره اشتراك نظر یافتند که مطلقاً آن چیزی را نخواستند که امروز تحقق یافته است. هیچ يك از آنها، جزو مغزشویی‌شدگان سنتی مکتب آخوند، هزگر احساس نکرده بودند که بخاطر "اسلام" به میدان آمده‌اند. زیرا هرگز احساس نکرده بود که این اسلام بخطر افتاده باشد. شاید نفوذ مطلقه آخوند در شئون مملکت بخطر افتاده بود، ولی اسلام هزار و چهارصد ساله پدربزرگان و مادربزرگان آنها، اسلام پدران و مادران آنها، و اسلام خود آنها هیچ وقت بخطر نیافتاده بود. هیچکدامشان نیز خوابنا نشده بودند که يك سید نورانی به آنها چنین هشدار را داده باشد. اکثریت قریب به اتفاق اینان فقط خواستار از میان بردن نابرابری‌ها و محرومیت‌ها بودند. دسته کمتری حکومت قانون و دموکراسی را می‌خواستند و دسته‌ای هم از "چپ رو"ها درجات مختلف خواستار استقرار نظامی غیر نظام جهان سرمایه‌داری در ایران بودند. در عین حال نوجوانانی نیز وجود داشتند که فقط برای قهرمان شدن وارد میدان "بزن بزن" شده بودند و البته در همه این صفوف، کسانی سر نخ‌ها را در دست داشتند، که در موقع لزوم آنها را به هر سو که می‌بایست بکشند می‌کشیدند. ولی این عوامل در هر انقلابی، هر شورشی، هر بلوایی وجود داشته‌اند و دارند و حساب توده‌هایی که صادقانه و ساده‌لوحانه به میدان می‌آیند، از حساب آنها جدا است.

هیچکدام از این صفوف مختلفی که در سقوط نظم موجود شرکت جستند نه پیش‌بینی روی کار آمدن آن نظامی را می‌کردند که روی کار آمد، و نه اصولاً چنین چیزی را ممکن می‌دانستند. با این همه در کوتاه مدتی همین نظام واپس‌گرای تاریک نه تنها استقرار یافت، بلکه با سرکوبی همه صفوف دیگر، و فرستادن کارگردانان آنها به بهشت زهرا یا به زندانها و شکنجه‌گاه‌ها یا به بیرون مرزها، و یا با خاموش کردن صدایشان در کنج خانه‌ها، "حکومت الهی" روضه‌خوانان و مرده‌شویان را در کشور آخوندزده برقرار کرد.

* * *

علیرغم تعجبی که ممکن است این تذکر برانگیزد، يك بررسی ساده، اما اصولی در تاریخ اسلامی ایران روشن می‌کند که آنچه در این چهار سال روی داد، کاملاً منطبق با واقعیات این تاریخ بود و جریان وقایع اصولاً نمی‌توانست غیر از این بشود که شد.

اکنون که با فاصله زمانی نسبتاً کافی، می‌توان از دیدگاهی واقع بینانه‌تر بدانچه روی داد نگریم، خوب روشن می‌شود که از آغاز برای این انقلاب دو راه بیشتر وجود نداشت: یا بدون دخالت آخوند و خیل عظیم پیروان او انجام گیرد، که در آنصورت این آزمایش حتی با همبستگی تمام صفوف گروه‌های دیگر محکوم به شکست بود، زیرا هیچ يك از این صفوف پایگاهی واقعا توده‌ای نداشت. گروه‌های محدود روشنفکر یا غیر روشنفکر، هر قدر هم آگاه و مطلع باشند، هر قدر هم مبانی استوار فکری داشته باشند، هر قدر هم مصمم و مبارز باشند، احتمالاً می‌توانند از راه بند و بستهای قانونی و پارلمانی یا از راه کودتا و یا با دخالت نیروی خارجی زمام کشوری را در دست بگیرند، ولی با انقلاب نمی‌توانند. انقلاب نیاز به فکر و منطق ندارد، نیاز به شرکت دسته جمعی توده‌ها و تاثیرپذیری آنان در برابر شعارهای قابل درک، و به کارگران زبردست دارد نه به شعور و ادراک توده‌ها. و این درست همین کاری است که در ایران بیش از هزار سال که کار تخصصی آخوند است. "انقلاب: اگر بی آخوند وارد میدان می‌شد در مقابل نیروی مسلط و متشکل حاکم محکوم به شکست بود. بالعکس اگر از آخوند کمک می‌گرفت، می‌توانست با بکار گرفتن توده‌های چند میلیون نفری و بکار گرفتن تاکتیکهای آزمایش شده و دیرپای "استعمار" و بهره‌گیری بیدریغ از عامل تعصبی دینی، و با اتکا به روح عبودیت مطلق مومنین در مقابل مراجع اجتهاد، و با معامله رایج شهادت خریدن و بهشت فروختن توده‌های چند میلیون نفری را به استقبال هر گونه خطر بفرستد و موفقیت انقلاب را تضمین کند.

این واقعیت را سایر انقلابیون از آغاز دریافته‌اند، همانطور که کارگردانان پشت پرده "برون مرزی" پیش از آنان دریافته بودند. ولی این باعث می‌شد که اختیار کار نیز از دست همه آنها بیرون آید و در دست آخوند بیفتد. ولی این بار آنها این واقعیت را خوب دریافته بودند، زیرا این قانون مشترك از قوانین الواح

عشره آخوند و اولاد موسی را در نیافته بودند که: "آنچه را که بدست آورده‌ای پس نخواهی داد!"

* * *

روشنفکران ایران در تحلیل‌های اجتماعی و ایدئولوژیک خود همه چیز را غالباً با شیوه منطق یا دیالکتیک موشکافی کرده بودند. ولی از این نکته اساسی کم و بیش غافل مانده بودند که جامعه ایرانی از نظر اجتماعی، بیش از آنکه به فلات جغرافیائی خود شبیه باشد، به کوه‌های معروف یخ‌های شناور شبیه است که آنچه از آنها دیده می‌شود بسیار کمتر از قسمت نادیده‌ای است که در زیر آب است، و این قسمت پنهان در جامعه ایرانی همان مشخصاتی است که مکتب آخوند شیعه، و نه مکتب تشیع، در طول هزار و صد سال گذشته بدین جامعه داده است. باید درست متوجه بود که قسمت بزرگی از جامعه ایرانی، جامعه‌ای است که از کارگاه آخوند بیرون آمده است، و چنین جامعه‌ای نمی‌تواند تابع قوانین منطقی یا دیالکتیک جوامع سالم یا کمتر بیمار باشد.

برای پیروزی هر تلاشی که در آینده در راه تجدید حیات سیاسی و فرهنگی ایران صورت گیرد، توجه بدین واقعیت ضرورت کامل دارد. زیرا درد جامعه ما، دردی از نوع حاد، آنطور که ممکن است تحلیل‌گران بین‌المللی بیندارند و آنطور که بسیاری از تحلیل‌گران ما می‌پندارند، نیست. دردی مزمن است. تغییر شکل سرطانی این جامعه امروز آغاز نشده است، دیروز هم آغاز نشده بود، هزار و صد سال است که آغاز شده است. برای اکثریت این جامعه، معیارها، ارزشها، دیدگاه‌ها، مطلقاً با موازین دنیای امروز و بالطبع با موازین دنیای فردا تطبیق نمی‌کنند. جامعه ما هنوز هم رونوشت جامعه‌ای است که در عصر صفویه برای جوابگویی به سیاستهای جنگی داخلی پادشاهان صفوی ساخته شد. ولی امروز دیگر این ساختمان بهیچ صورت، در هیچ مقیاسی، جوابگوی نیازمندیها و مصالح ایران پایان هزاره دوم و آغاز هزاره سوم نیست.

آنچه در جامعه ایرانی در این زمینه در طول هزار و یکصد ساله اخیر روی داد، امری بود که فقط در همین جامعه یعنی در جامعه شیعه می‌توانست روی دهد. و در هیچ جای دیگر، چه در قلمرو سایر مذاهب و چه در جهان

اسلام غیرشعیه امکان تکرار آن نبود و تکرار هم نشد. علت وجودی آن نیز درست همین ویژگی بود.

در نخستین فصل کتاب حاضر، اجمالاً توضیح داده شده است که تشیع چگونه بوجود آمد، و مبانی مذهبی و فکری آن چه بود. و نیز توضیح داده شده است که چگونه در آغاز کار این آئین درون‌گرا، با ایدئولوژی پیکارجو و سرسخت خود و با مبارزه‌طلبی آشتی‌ناپذیرش با دستگاه فساد و جور خلافت، مبارزه با هر دستگاه حاکم را برنامه بنیادی کار خود قرار داده بود.

بر منبای همین آشتی‌ناپذیری، چنین آئینی محکوم بدین بود که یا بصورت نهضتی ژرف و جوشان همچنان براه خود رود و مکتبی "انسان ساز" شود، یا به دلیل ضد حکومتی بودن اصولی خود، در دامن کسانی بیفتد که خویش را در برابر حکومت غاصب، دستگاه حق و وکلای تام‌الاختیار خدا اعلام کنند و روحانیت را جانشین حکومت سازند. و از این راه خود حکومتی دیگر با همه معایب و مفاسد آن بوجود آورند، باضافه فساد بهره‌گیری از نام خدا و دین، که برای حکومت‌های غیرروحانی مقدر نیست.

متأسفانه دقیقاً همین‌طور هم شد. و چنین بود که از آغاز قرن چهارم هجری، یعنی بلافاصله پس از پایان عصر امامان زنده، توطئه‌ای بزرگ، بزرگترین توطئه تاریخ ایران و شاید هم دراز عمرترین توطئه تاریخ جهان، در عالم تشیع آغاز شد و این توطئه‌ای است که تا با امروز یعنی نخستین سالیان قرن پانزده هجری همچنان ادامه یافته است.

* * *

توطئه بزرگ از هنگام درگذشت حسن بن علی ملقب به امام عسگری امام یازدهم آغاز شد. زیرا با وفات او برای نخستین بار در دوران ۲۳۰ ساله امامان، دیگر امام زنده‌ای در صحنه حضور نداشت تا برای طرح مشکلات و حل مسائل مذهبی بدو مراجعه و کسب تکلیف شود. در دوران غیبت صغرای امام دوازدهم این راه حل میانه پیدا شد، که جوابگویی مسائل از راه نمایندگان امام که ابواب یا وکلا نامیده می‌شدند انجام گیرد. ولی پس از آغاز غیبت کبری عمر رسالت این ابواب چهارگانه نیز پایان یافت، و چون اصول تشیع صراحت داشت که هیچ حکم یا فتوایی قابل قبول نیست، مگر آنکه از پیغمبر یا ائمه رسیده

باشد، چاره منحصر به این شد که در هر مورد معلوم شود امامان در آن باره چه گفته‌اند.

این کار، کار جماعت محدثان اعلام شد، که راوی احادیث پیغمبر و امامان بودند. زیرا خود همین محدثان به مومنین اطلاع داده بودند که امام دوازدهم، در آخرین توقیع خویش ضمن اعلام خبر آغاز غیبت کبرای خود گفته است:

"در حوادث به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجت‌های منند بر شما، چنانچه من حجت خدا بر آنانم."^۱
و از همانوقت از این حدیث، همان نتیجه‌گیری شد که هزار سال بعد توسط آیت‌الله خمینی شده است:

"... پس معلوم شد که تکلیف مردم در زمان غیبت امام، آنست که در تمام امورش رجوع کنند به راویان حدیث و اطاعت از آنها کنند. چه امام آنها را حجت خود کرده و جانشین خود قرار داده است. و جانشین پیغمبر و حجت امام عصر در روی زمین است و خدا اطاعتش را واجب فرموده است. رد او رد امام، رد امام رد خدا، و رد خدا شرك به خداست."^۲

کار، کاری بنیادی بود. هم انجام يك وظیفه شرعی بود. زیرا مومنین را از بی‌تکلیفی نجات می‌داد، هم اجر دنیوی داشت، زیرا این انجام وظیفه شرعی مقام دنیائی مسئولان آن را تامین می‌کرد در ضمن تکلیف وجوه شرعی، سهم امام، خمس و زکات و ردمظالم، وجوه بریه، اوقاف، ذورات، وجوه میت و غیره نیز معلوم می‌شد.

روشن شدن این موضوع بخصوص ضرورت کامل داشت، زیرا در این مورد روحانی شیعه نمی‌توانست مانند همکار سنی خود از دستگاه خلافت انتظاری داشته باشد، یعنی خود را جزئی از آن دستگاه بداند و دریافت حقوق و مستمری را حق قانونی و مشروع خویش تلقی کند. تشیع اصولاً در جهت مخالفت با دستگاه حاکم پی ریزی شده بود و راهی که برای روحانیت شیعه

۱- صادق هدایت از راه شوخی، موقعیکه در نقل شاهی از بزرگان ادب گذشته ایران در تانید یکی از مطالب خود "گیر می‌کرد"، شعری از خودش می‌ساخت و در توضیح آن می‌نوشت: "چنانکه خود گفته‌ایم".

۲- کشف الاسرار صفحه ۳۲۶

وجود داشت، راه دولت نبود، راه خود مردم بود، یا از طریق پیوستن واقعی بدانها یا از طریق بهره گیری از آنها. از همانوقت بود که این روحانیت شیعه به دو شعبه مجزا تقسیم شد: یکدسته از افراد آن در راه دین باقی ماندند و یکدسته دیگر راه "دکانداری دین" را برگزیدند.

دسته اول اقلیت بودند و دسته دوم اکثریت شدند. و به همت همین اکثریت بود که سنگ بنای بزرگترین بازار سوداگری تاریخ ایران نهاده شد و مکتبی بنام "مکتب آخوند" پا به صحنه اجتماع و سیاست ایران نهاد. "آخوند" اصطلاح پرمعنی و گویائی بود که بعدها توسط خود مردم ایران برای وابستگان بدین بازار و یا در هر مقام از سلسله مراتب این مکتب که بودند، بکار رفت و درک مفهوم ضمنی آن جز برای خود ایرانیان بسیار دشوار است.

پیش از آنکه به سایر مطالب پرداخته شود، تذکر این واقعیت ضروری است که از همان آغاز کار حساب این دکانداران دین، از حساب دینداران راستین جدا بوده و جدا نیز مانده است. در تمام این دوران هزار و صد ساله بسیار از مردان دین بودند که در هر شرائطی اصالت و وارستگی روحانی خویش را حفظ کردند. مردان دین بودند و مردان دین ماندند مردان خدا زیستند و مردان خدا مردند و غالباً نامی هم از خود نگذاشتند، زیرا اصولاً خودشان در پی نام نبودند. با وجود فراهم بودن شرائطی غالباً مساعد در درازای قرون، اینان نه آیت‌اله العظمی و غیر عظمی، حجت‌الاسلام و المسلمین یا حجت‌الاسلام ساده، ثقة‌الاسلام، شیخ‌الاسلام، عمودالاسلام، خلاصه‌المتقدمین، زبدة‌المتأخرین، خاتم‌المجتهدین، اقیانوس‌العلوم، بحر‌العلوم، شیخ‌المشایخ، اعظم‌المحدثین شدند و نه خواستند بشوند. زیرا از همان آغاز به این بزرگواران گفته بودند:

ما ز دوست، غیر از دوست، مطلبی نمی‌خواهیم

حور و جنت ای زاهد، بر تو باد ارزانی!

با این توضیح، نیازی بدین تذکر نیست که در تمام این کتاب، وقتیکه صحبت از فرهنگ آخوند، از دکانداران دین و از سوداگران ریا می‌شود، مطلقاً صحبت از این طبقه مردان خدا و مردان دین نیست. اینان خود انتظار ستایش نداشته‌اند تا ستوده شوند. ایرادی نیز در کارشان نبوده است تا مورد ایراد قرار گیرند. بنابراین جای سخنی هم در باره آنان نیست، جز درودی خاص به خاطره

بسیار از ایشان که در درازای قرون با تکفیر دکانداران بزرگوار دین با فجع‌ترین وضع کشته شدند یا به شکنجه و زندان و تبعید گرفتار آمدند، و فهرست اسامی آنان از صدها و هزارها می‌گذرد.

اما اگر از اینان نام و نشان زیادی باقی نماند، از دکانداران دین آثار بسیار ماند، حتی بیش از آنچه خودشان در آغاز می‌پنداشتند یا می‌خواستند، زیرا اینان در راهی که با خود برگزیدند، تنها نماندند. از همان اول کار، دو شریک و همکار دیگر یافتند که با آنها هدف مشترک به‌رگیری از توده‌های مردم داشتند: دستگاه حکومت مرکزی با ملوک‌الطوایفی که زور داشت و با اتکا بدان به شیوه استبدادی عمل می‌کرد، و دستگاه "بازار" که پول داشت و با اتکاء بدان به راه "استثمار" می‌رفت. دستگاه "روحانیت" نه زور داشت نه پول، ولی از امکانات فراوان برای نفوذ در روح و فکر توده‌ها برخوردار بود، بدین جهت راه سومی را برای خود برگزید که بعدها کلمه "استثمار" برای آن وضع شد.^۱

به حکم واقع‌بینی، از همان آغاز کار، میان این نیروهای سه‌گانه که اشتراک هدف داشتند، ائتلافی "مقدس" برقرار شد که در تمام دوران بعد از آن باقی ماند و مخالفت اصولی تشیع با دستگاه حکومت، نیز خللی عملی بدین همکاری "واقع‌بینانه" وارد نیاورد. منتها در ادوار مختلف و بر اساس شرایط و امکانات سیاسی و اجتماعی مختلف، گاه این دو دستگاه حکومت و روحانیت بر سر تثبیت اولویت به زور آزمایی پرداختند و گاه آشکارا دست در دست یکدیگر دادند. ولی در همکاری نزدیک روحانیت و بازار هیچوقت خللی عارض نشد، و استثمار و استثمار در تمام شرایط صمیمانه در کنار هم ماندند، حتی بعد از آنکه در قرن نوزدهم شریک تازه‌ای بنام استعمار پا به میدان این ائتلاف گذاشت.

* * *

مکتب سوداگران دین، علت وجودی خود را بر این قرار داده بود که این مکتب همان "راوی حدیث" است که با توقیع امام دوازدهم به وکالت بلاعزل و تام‌الاختیار او منصوب شده است. در نتیجه حسن اجرای این رسالت، نیاز به

۱ - ظاهراً این اصطلاح توسط دکتر علی شریعتی وضع شده و برای اولین بار وی آنرا در کتاب "با مخاطبهای آشنا" بکار برده است. احتیاج به تذکر ندارد که این کلمه معنی "تبدیل آدم به الاغ" را دارد، که مفهوم شدیدتری از همان اصطلاح رایج "خر کردن" است.

منبع سرشاری از حدیث داشت که جوابگوی نیازهای همه مومنین یا "مشتریان" دکان دین باشد.

اشکال در این بود که با توجه به فراوانی مسائل کلی و جزئی مومنین، حدیث کافی برای پاسخگویی به همه آنها وجود نداشت یا آنکه وجود داشت، و در دسترس نبود. ولی مشتری نمی‌خواست بدلیل این "جور نبودن" جنس دست خالی باز گردد. می‌بایست برایش راه چاره‌ای پیدا شود و زود هم این راه پیدا شد: يك راوی بزرگوار، از يك راوی بزرگوار دیگر، و او از راوی بزرگوار سومی، و او از راوی بزرگوار چهارمی، می‌شنید یا می‌توانست شنیده باشد که فلان امام، در فلان مورد مشابه، فلان مطلب را فرموده، یا فلان توصیه را کرده یا فلان عمل را انجام داده است. مومن هم بر این مبنای کلی که در صحت گفته راویان بزرگوار تردید جایز نیست، طبیعتاً موظف به پذیرفتن آنچه بود، که به وی گفته می‌شد.

درباره تاریخچه حدیث سازی و حدیث پردازی، در فصل نخستین این کتاب به تفصیل صحبت شده است و نمی‌خواهم در اینجا مطالب آنرا تکرار کنم. بطور خلاصه می‌توان گفت که از آن هنگام که دین‌داری بدل به دین‌فروشی شد، بازار حدیث نیز بقدری گرم شد که از اطراف مثل مور و ملخ بدین سودای پر منفعت و کم زحمت روی آوردند.

این موضوع نیز در جای خود توضیح داده شده است که چرا در این زمینه بین محدثان سنی و محدثان شیعه تفاوتی اساسی وجود داشت که دسته اخیر را خیلی بیشتر از دسته اول نقل احادیث و در صورت لزوم به جعل آنها راغب می‌کرد.

بهر حال، نتیجه این شد که در "دکان دین" تعداد احادیثی که بصورت کالاهای آماده فروش به جماعت مومنان عرضه شد، در کوتاه مدتی از ۱۷ حدیث مسلم که اندکی پس از درگذشت پیغمبر، توسط ابوحنیفه معروف مشخص شده بود، به هزار و بعد به ده هزار و بعد به صد هزار، و بعد به ششصد هزار، و پس از آن به يك میلیون، و سپس به دو میلیون، و در زمان ملا محمد باقر مجلسی مولف کتاب مستطاب "بحار الانوار" سر به دو میلیون و چهارصد هزار زد، که چنانکه خود آن بزرگوار در مقدمه کتاب دیگرش بنام "حلیة المتقین"

تصریح کرده: "این احادیث از طریق ائمه طاهرين سلام‌الله عليهم به اساتید معتبره به این "قلیل البضاعه" رسیده است."

از امام جعفر صادق بتنهایی بیش از سیصد هزار حدیث توسط محدثان بزرگوار روایت شد که جز اندکی از آنها، ما بقی یا کاملاً ضد و نقیض با یکدیگر، یا متناقض با احادیث پیغمبر و سایر ائمه، یا خلاف بدیهیات، یا مخالف واقعیات علمی و عملی، یا حتی خلاف متون صریح قرآن، و یا چنان مبتذل و سخیف و گاه نیز رکیکند که باور کردن اینکه چنین مطالبی را حتی يك دیوانه تیمارستان گفته باشد دشوار است، و شما در همین کتاب چند صد نمونه از این چند هزار حدیث را با ذکر منابع آنها خواهید خواند.

وقتیکه این روایات را (با آنکه هر کدام از آنها سلسله‌ای از روایان معتبر پشتوانه خود دارند) می‌خوانید، احتمالاً این سوال برایتان مطرح می‌شود که به فرض هم حدیث‌پرداز بزرگوار در ضمیر باطن خود به اصالت امام و مقام امامت اعتقاد نداشته است، بفرض هم که به خود پیغمبر و رسالت او اعتقاد نداشته است، بفرض هم که اصولاً به خداوند نیز اعتقاد نداشته است تا نگرانی از عاقبت اخروی این گناه خود داشته باشد، اما بهر حال نمی‌توانسته است منکر این واقعیت محسوس شود و یا آنرا نادیده بگیرد که همه این امامها وراثت خانوادگی پیغمبر اسلام و روسای شاخص‌ترین خاندان جهان اسلام، آنهم در دوران اوج قدرت و شکوه این دنیای اسلامی بوده‌اند، و مقام و پیشوایی روحانی و مرجعیت مذهبی آنها بر توده‌های مسلمانان شیعه ایجاب می‌کرده است که حتی اگر خودشان هم نخواستند باشند، در محیط علم و کتاب و درس و بحث پرورش یابند. بخصوص امام جعفر صادق که حتی بگواهی دشمنان او از بهترین علمای الهیات و فقه و حکمت عصر خود بود، به حدی که مالک ابن انس بنیانگذار مکتب مالکی و یکی از ائمه چهارگانه تسنن، که طبعاً ارادتی به تشیع نداشته، درباره او می‌گوید: "بالاخر از جعفر بن محمد از جهت علم و فضل و عبادت، نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به فکر کسی رسیده است."^۱

در اینصورت چگونه می‌توان پذیرفت که چنین کسی، حتی اگر امام معصوم هم نباشد، حتی اگر در مقامی بلند از فضل و دانش نیز نباشد، حتی اگر

۱ - نقل از "مناقب" شهر آشوب

سطح فکری بالاتر از يك طلبه فیضیه هم نداشته باشد، در "حدیث معتبر" گفته باشد که: "نعلین سیاه بپوشید که ذکرتان را سست می‌کند و نعلین زرد بپوشید که چشم را جلا می‌دهد و آلت را سخت می‌کند!"

بدیهی است جعل چنین روایاتی از امام صادق کمکی به تجلیل امامت یا علمیت او نمی‌کرده است. ولی هدف حدیث‌پرداز هم این نبوده است. آنچه او می‌خواست، جوری جنس "دکان" بوده است، و مشتری پسند بودن جنس و به تجربه می‌دانسته است که جنسی که بدرد زیاد کردن قوت جماع بخورد، جنس مرغوب و پرفروشی است.

بزرگان مکتب دین، رضوان الله علیهم اجمعین، از همان اول خودشان متوجه این اشکال شدند. بقول معروف "آنقدر شور بود که خان هم فهمید". بهمین جهت خود آنها نیز به رفع اشکال پرداختند، و این راه حل را پیدا کردند که احادیث را بر حسب نوع آنها تقسیم کنند و چنین استدلال کردند که: "البته بسیاری از احادیث ثقه نیستند، ضعیف است، سلسله روایات آن مشخص نشده است، به تواتر نرسیده است، شاذ است، محلل است، مدلس است، منفرد است." باضافه انواع دیگری که در آثار متعدد بزرگان مکتب تشیع بتفضیل مورد بحث قرار گرفته است.

با طبقه‌بندی اجناس دکان به درجات مختلفی از مرغوبیت اشکال کار علی‌الظاهر حل می‌شد، ولی هیچ يك از این اعظم بزرگوار دین، نخواست یا نتوانست روشن کند که این جاعلین حدیث‌های ضعیف و مردود، این روایت‌سازان، این شایدانی که چنین آسان به خدا و پیغمبر او و امامانش دروغ بسته‌اند، چه کسانی بوده‌اند و از کدام طبقه‌ای بوده‌اند؟ عمال ظلمه و کارگزاران دولتی بوده‌اند؟ پیشه‌ور بوده‌اند؟ کشاورز بوده‌اند؟ لیبرال غرب‌زده و منافق شرق‌زده بوده‌اند؟ یا آنکه همه آنها ثقة‌الاسلام، حجة‌الاسلام، شیخ‌الاسلام، عمودالاسلام بوده‌اند؟

طبقه غیر آخوند نه می‌توانست و نه اجازه داشت وارد معقولات شود، بفرض هم که می‌شد، حکم شرعی او را سر جایش می‌نشانید که: فضولی موقوف!

و اگر باین ترتیب، همه این حدیث‌سازی‌ها، همه این دروغ‌بندی‌ها، منحصر از جانب همان کسانی صورت گرفته باشد که به ادعای خودشان "حافظ بیضه اسلام" و "پاسدار شرع مبین" بوده‌اند و هستند، اصولاً درباره اصلت چنین مکتب‌دارانی چه می‌توان گفت؟ و چطور می‌توان از مطرح شدن این سوال مانع شد که آنهایی که در پناه عمامه و تحت الحنك و یا عنوان عالم و محدث چنین آسان می‌توانند خدا و رسول و امامان خویش را دستاویز کسب نان و آب کنند، با جماعت "مقلدی" که چشم و گوش بسته در اختیارشان باشند چه خواهد کرد؟

راه توجیه دیگری که اعظام مکتب دکانداران دین در مورد این انبوه حدیث‌های مبتدل یا سخیف یافتند، این بود که بگویند روایان آنها محدثان معتبر نبوده‌اند، یا کاملاً معتبر نبوده‌اند یا نیمه معتبر بوده‌اند و باید برای احادیث واقعا موثق و معتبری که جای حرفی در اصلت آنها نباشد به کتب روات درجه اول مراجعه کنید، و خودشان از این کتب قدر اول چهار کتاب را بنام "اصول کافی" ابوجعفر محمد کلینی، "من لایحضره الفقیه" ابن بابویه شیخ صدوق، "تهذیب الاحکام" و "استبصار" شیخ طوسی را "کتب اربعه" حدیث شیعه دانستند، و از این کتب اربعه نیز کتاب "اصول کافی" یا "کافی فی علم الدین" را که از لحاظ تاریخ تالیف مقدم بر بقیه است، اعظم آنها شناختند.

ده قرن است که "کافی" همچنان مقام خود را بعنوان معتبرترین اثر حدیث جهان تشیع حفظ کرده و مولف آن "ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی"، شیخ المشایخ شیعه، شیخ المحدثین، ثقة الاسلام، "اوثق و اعدل و اثبت و اضبط" علمای امامیه، صاحب الجلال فریقین، لقب گرفته و کتاب او "قرآن دوم" و "اجل کتب اسلامی" و "اعظم مصنفات شیعه" و "کتابی که ثانی آن در عالم تشیع نیامده" شمرده شده است. حتی طبق روایت معروف، خود امام زمان (که کافی در زمان غیبت صغری او تالیف شده) شخصا درباره آن گفته یا نوشته است که: "کافی شیعیان ما را کافی است". و مجلسی نیز که خودش "علامه محدثین" لقب دارد، در وصف آن نوشته است که: "کلینی در ترتیب این کتاب از جانب خداوند تبارک و تعالی موید بوده است، وگرنه يك انسان مخلوق نمی‌تواند به تنهایی چنین اثری را ترتیب دهد". باید افزود که کلینی از نظر

زمانی نیز اولین مجتهد جامع الشرائط بعد از غیبت امام عصر بود، و در مقام اعلم مجتهدان زمان خود به مرجعیت بر گزیده شد و حتی پس از مرگش کرامات برای او قائل شدند، چنانکه به روایت آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، شهید بزرگوار محراب، صد سال پس از وفات او استخوانهایش را تازه یافتند و بچه شیری را هم پهلوی او دیدند.

بر مبنای چنین سوابقی، هزار سال است مکتب "دکانداران دین" کتاب "اصول کافی" را "مفتاح المفاتیح" مشکلات شیعه دانسته و در هر مورد که "حجت قاطع" لازم آمده مومنین را به این کتاب ارجاع کرده است. حتی در عصر خود ما، فقیه اعظم عصر و جانشین همین ثقة الاسلام، آیت‌الله موسوی خمینی، در این زمینه نوشته است که: "علما و محدثین ما هر حدیثی را که می‌آورند می‌توانند از روی کتابهای رجال ثابت کنند که آن خبر مورد وثوق است یا صحیح است و یا مورد اطمینان نیست. الان ما احادیث کتابی را از هزار سال پیش از این مانند کتاب کافی که بزرگترین کتابهای حدیث است با وسیله اشخاص مورد اطمینان و وثوق بطور مسلسل نقل می‌کنیم، و احوال خود کافی نیز معلوم و مضبوط است. پس اگر اخبار تاریخ را هم کسی نپذیرد، حق ندارد اخبار چنین کتابی را نپذیرد."^۱

بعد از همه این مقدمات، اگر متن بسیاری از احادیث کتاب کافی عینا برای شما نقل شود و اگر ببینید که همه این احادیث معتبر نقل از همین کتاب معتبر، چقدر سخیف و نامربوط، چقدر مخالف آشکار بدیهیات عقلی و نقلی، چقدر ضد و نقیض و یا در مواردی چقدر کفر آمیز است، چه خواهید گفت؟ و در چنین صورتی درباره سایر کتب "معتبر" احادیث که اهمیتی کمتر از این کتاب دارند چه قضاوت خواهید کرد؟

در کتاب حاضر، من بخصوص به نقل احادیث همین کتاب "اصول کافی" توجه داشته‌ام، بدین منظور که از يك طرف هاله قداستی که به علت عربی بودن متن کتاب و بی‌اطلاعی قسمت اعظم مردم غیرآخوند از مندرجات آن، در طول زمان برای آن ایجاد شده است برکنار رود و شناسایی نزدیکتر آن برای همه ممکن شود، ثانيا این تصور از میان برود که جعل این نوع احادیث

۱- کشف الاسرار صفحه ۳۲۷.

فقط یادگار عصر صفوی و سیاست آخوندپرور آن دوره است، و روشن شود که دکان دین از همان آغاز قرن چهارم هجری، یعنی حتی در زمان خود امام مهدی، شروع بکار کرده و دکانداران دین نیز از همان هنگام به کسب و کار پربرکت خود پرداخته‌اند.

در کتاب حاضر چند صد حدیث از میان شانزده هزار حدیث کتاب "کافی" را خواهید یافت که هر کدام از آنها نمونه یکدسته خاص از احادیث این کتاب است. ولی باید متذکر شوم که این حدیث‌های نمونه هیچکدام جنبه استثنایی ندارد، و با مروری ساده در اصل کتاب به آسانی دهها و حتی صدها نظیر برای هر يك خواهید یافت.

حدیثی که واقعا جنبه استثنایی دارد^۱، حاوی متن کلمه به کلمه نامه‌ای است که خداوند آنرا شخصا دیکته و انشاء و امضاء کرده و بعد در مکتوب سر بسته‌ای گذاشته و با مهر طلای آتش ندیده مهر کرده، سپس توسط جبرئیل برای محمد رسول خدا فرستاده است. این نامه بعدا توسط فاطمه دختر پیغمبر به یکی از دوستان خانوادگی اهداء شده، و بنا به تصریح حدیث لااقل تا زمان حیات امام جعفر صادق در خانواده همین صحابی محفوظ مانده، زیرا راوی حدیث می‌گوید که خودش متن نامه را برای امام صادق قرائت کرده است. قطعا بعد از آن هم این متن توسط هر يك از راویان بعدی کپی و استنساخ شده زیرا ثقة الاسلام کلینی قریب سیصد سال بعد از وفات حضرت رسول توانسته است آنرا عینا در "کافی" نقل کند (!)

با خواندن چنین حدیثی درباره راویان آن، هر قدر هم ثقة الاسلام و شیخ الاسلام باشند، چه قضاوت می‌توان کرد؟ یا با خواندن حدیث دیگری مانند حدیث جابلقا و جابلسا، که آن نیز در همین کتاب کافی آمده، و در آن از قول امام حسن مجتبی از وجود دو شهر در روی زمین یاد شده است که حصار آهنین هر کدام از آنها به طول صد هزار کیلومتر یعنی دو برابر و نیم تمام محیط کره زمین است، و هر يك از آنها حداقل هفت میلیارد نفر جمعیت دارد، و در هر کدام به هفتاد میلیون زبان حرف می‌زنند که معنی آنها را جز امامان حسن و حسین کسی نمی‌فهمد، یا با خواندن حدیث دیگری از همین کتاب کافی

۱- به صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۸ مراجعه شود.

در مورد گفتگوی الاغ حضرت محمد با صاحبش در لحظه مرگ آن هر دو، که از ته چاه بنی‌خطمه به عربی فصیح صورت گرفته و طبق این گفتگو که حضرت علی آنرا شخصا شنیده و نقل کرده است، الاغ به رسول اکرم اطلاع می‌دهد که اگر او سید پیغمبران بوده، وی نیز سید الاغان بوده و نسبش از راه اجدادی بزرگوار به همان الاغی می‌رسیده که به کشتی جناب نوح سوار شده است.^۱

وضع قانونی این احادیث کاملا روشن است: ثقة الاسلام کلینی آنها و نظایر فراوان آنها را در سلسله مراتب روایاتی شنیده است که آخر خط آنها به یکی از امامان (غالباً امام جعفر صادق) می‌رسد. بنابراین دو راه توجیه بیشتر برای آنها وجود ندارد: یا روایان معتبر این مطالب را با امانتداری نقل کرده‌اند، و درین صورت لازم می‌آید که این اراجیف را واقعا امام جعفر صادق و سایر ائمه گفته باشند، یا اینکه قابل قبول نیست که یکی امام عالیقدر گوینده چنین ثرهاتی باشد، درین صورت سازنده آنها یا راوی بزرگوار اولی است، یا یکی از روایان بزرگوار دوم و سوم و چهارم، و در تمام این احوال ثقة الاسلام کلینی اگر خودش جاعل دست اول نباشد دست کم شریک جرم جاعلان قبلی است.

موضوع، انحصار به کلینی و کافی ندارد و در همین کتاب حاضر می‌توانید حدیث مفصلی را از شیخ صدوق، ابن بابویه معروف، مولف دومین کتاب از کتب اربعه و موثق‌ترین محدث بعد از کلینی، بخوانید بضمیمه توضیحاتی که "علامه بزرگ، عارف ربانی، خزانه‌دار علم، وضو ساخته چشمه عشق، شهید محراب" آیت‌الله دستغیب شیرازی درباره همان حدیث داده است، و آنوقت به آسانی خواهید دید که این یکی در میدان ابتذال و سخافت دست کمی از هیچیک از آنهاى دیگر نمی‌آورد. به آسانی نیز قضاوت خواهید کرد وقتیکه زبدة‌المحدثین مکتب آخوند چنین راستگویان بزرگواری باشند غیرزبده‌های آنها چه خواهند بود؟ و از خود خواهید پرسید که اگر اینها خودشان بدانچه نوشته‌اند باور داشته‌اند، چطور کسانی چنین ضعیف‌العقل می‌توانسته‌اند شیخ‌المحدثین مکتب تشیع شوند؟ و اگر باور نداشته‌اند باز هم چطور کسانی چنین ریاکار می‌توانسته‌اند شیخ‌المحدثین مکتب تشیع شوند؟

۱- به صفحات ۱۵۹ و ۱۶۸ مراجعه شود.

ممکن است بت‌هایی هزار سال مورد پرستش بوده باشند، ولی این دلیل بر آن نیست که این بتها اصالت هم داشته‌اند. خدایان مصری را مصریان بیش از سه هزار سال پرستیدند، بت‌های بتکده‌های کلدی و آشور و فنیقیه و اعراب جاهلیت نیز قرن‌ها عمر کردند. عمامه داشتن يك بت یا يك بت‌ساز به تنهایی اصالت آنرا تضمین نمی‌کند، خواه این بت در آغاز قرن چهارم هجری ساخته شده باشد و خواه در پایان قرن چهاردهم.

* * *

گفته شد که بسیاری از آن احادیثی که ساخته و پرداخته شده بود ضد و نقیض بود، و گفته شد که با طبقه‌بندی احادیث به محکم و متوسط و ضعیف تا حدی این مشکل توجیه گردید. ولی چنین توجیهی فقط در مورد محدثان درجه دوم و سوم امکان داشت، و در مورد کسانی مثل خود ثقه الاسلام کلینی و دیگر شیوخ درجه اول عالم حدیث، دیگر اشکال از این راه قابل توجیه نبود. برای خود این بزرگواران نیز امکان نداشت که از این راه ضد و نقیض گوئی‌های محدثان قبل از خودشان را توجیه کنند.

در اینجا نیاز به راحل‌های تازه‌ای احساس شد، و این راحل‌ها نیز بدست آمد. آنجا که مربوط به امام بود، از قول خود او گفته شد که اگر مطالبی که ما از رسول‌الله نقل می‌کنیم متناقض باشد، این امر مربوط به ما نیست، خود ایشان بودند که گاه به گاه سخنانشان را عوض می‌کردند. و در تایید این گفته حدیث‌های متعدد از راویان مختلف در "کافی" و سایرین نقل شد.^۱ وقتی هم که پرسیده شد چرا از يك صحابی پیغمبر سخنان او دو جور روایت شده است، از قول امام گفته شد که اصولاً حدیث ناسخ و منسوخ دارد... و در تایید این گفته نیز حدیث‌های متعدد در کافی و کتب دیگر نقل شد.^۲ وقتی هم که پرسیدند چرا برخی از پیشگوئی‌های خود امام تحقق نیافته است، از قول امام گفته شد که: عجله نکنید، پیشگوئی‌های ما سوخت و سوز ندارد، منتها دیر و زود دارد، و

۱- به صفحه ۳۹۲ رجوع شود.

۲- به صفحه ۳۹۲ رجوع شود.

آنرا بجز او هیچکس نمی‌داند و این علم است که منشاء بقاء است، و علم دیگری که آنرا به فرشتگان و رسولان و پیامبران آموخت، و ما نیز از آن علم برخورداریم و بدان که صحیح نیست که بعضی گفته‌اند که منشاء بقاء نه از ناحیه خلق اول است، بلکه فقط از خلق دوم است.^۱

این استدلال‌های سفسطه‌آمیز و بی‌محتوا برای چیست؟ برای اینکه مکتب "روحانیت مبارز" حاضر بدین اعتراف نیست که اگر فی‌المثل در حدیث معتبری از قول پیغمبر یا امامی دو خواسته متناقض با یکدیگر به خداوند نسبت داده شده باشد، مفهومش این نیست که واقعا دستگاه الهی روی يك فرمان ازلی خود خط بطلان کشیده، و مفهومش این هم نیست که پیغمبر یا امام نسبت ناروایی به خداوند داده‌اند. مفهوم صاف و ساده‌اش این است که يك یا چند آخوند بزرگوار بنام صحابی، بنام راوی، بنام محدث، به خدا و رسول و امام او دروغ بسته و بعد در توجیه آن در مانده‌اند. البته مفهوم گویاتری نیز در آن نهفته است، و آن این است که آخوند در هر مقامی که باشد، با کوتاه‌بینی و محدود فکری خود نمی‌تواند بفهمد، یا نمی‌خواهد بفهمد که نظم فراگیر آفرینش که میلیاردها کهکشان را با سرعت ثانیه‌ای صد هزار کیلومتر در حرکت دارد، که هر يك از این کهکشانها شامل میلیاردها خورشید است، که وسعت این مجموعه سرسام آور از پانزده میلیارد سال نوری تجاوز می‌کند، که سرعت خود نور ساعتی يك میلیارد کیلومتر است، چنین نظمی نمی‌تواند حتی يك سر سوزن، حتی يك هزارم سر سوزن تغییر یابد، وگرنه در سراسر این دستگاه بیکران سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. شاید هم آخوند بزرگوار خوب توجیه نشده است که این خدا غیر از آن خدایی است که طبق احادیث معتبره، برای پیغمبرش معجون تقویت قوه جماع می‌فرستد و به پیغمبر دیگرش برای دفع بواسیر هلیله و بلبله و ملیله تجویز می‌کند، و مراقب است که کداميك از لشکریان بنی‌مروان ریش خود را می‌تراشد و سبیلش را تاب می‌دهد تا او را تبدیل به ماهی بی‌فلس کند.^۱

فقیه اعظم آیت‌الله خمینی، خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی (۶ خرداد ۱۳۶۰) در معرفی نقش عظیم روحانیون در تدوین فقه و حدیث شیعه اظهار می‌دارد که: "در زمان حضرت صادق سلام اله علیه همین روحانیون

۱ - به صفحات ۳۵۲ و ۵۳۸ مراجعه شود.

بودند، و در غیبت کبری هم همین روحانیون بودند که احکام اسلام را دست به دست دادند و دسته بندی کردند و آنها را دست به دست و نسل به نسل منتقل کردند تا به ما رسید". ولی خود فقیه اعظم نخواستند که بدانند که درست همین‌ها نیز بودند که تا توانستند از قول همین امام صادق و از قول سایر امامان چه قبل از غیبت کبری و چه بخصوص بعد از آن، هر قدر خواستند حدیث ساختند، هر قدر خواستند بدانها تهمت ناروا زدند، و هر قدر خواستند آنها را پایین آوردند تا رونق دکان خود را بالا برده باشند.

* * *

در این "دکان دین" از همان آغاز کار، خدا و انبیاء اولوالعزم و امامان و معصومان، بصورت کالاهایی در درجات مختلف از مرغوبیت طبقه‌بندی شدند. تازه در این طبقه‌بندی بخلاف آنچه ممکن است انتظار رود، مقام واقعی آنان ملاک مرغوبیت نبود، درجه مشتری‌پسندی آنها ملاک بود. مثلاً خود رسول اکرم، جای درجه اولی را در این قیمت‌گذاری نداشت و مانند علی جنسی گرانقیمت ولی کم مصرف تلقی می‌شد. امام حسن، امام محمد باقر، امام محمد تقی، امام علی النقی، امام حسن عسگری، اصلاً جنس‌های مرغوب نبودند. امام جعفر صادق نیز بیشتر بصورت عمده‌فروش و تهیه‌کننده و تحویل‌دهنده "جنس جور" مورد توجه بود و خودش کالایی مشتری‌پسند نبود. در عوض امام حسین، امام زین‌العابدین، امام موسی بن جعفر، امام رضا، اجناس خیلی مرغوب به شمار می‌رفتند، و ابوالفضل العباس و علی اکبر و فرزندان مسلم نیز با آنکه امام نبودند جزو اجناس درجه اول قیمت‌گذاری شده بودند.

در دکان دین، که روز به روز پررونق‌تر می‌شد، کالاهای درجه دوم و سومی نیز به فراوانی عرضه شد که کار هر جور مشتری را راه می‌انداخت: صدها نسخه از ائمه، بخصوص از امام جعفر صادق، برای انواع بیماریها موجود بود: آبله ریزه، درد کمر و درد ناف، قرقر شکم، جن‌زدگی، درد بواسیر و شقیقه، درد عورت، باز کردن پیوست، عقرب گزیدگی، اختلال مشاعر و غیره و غیره (که فهرست جامعی از آنها را هم در کتاب مستطاب مفاتیح‌الجنان و هم در صفحات ۴۴۲ و ۴۴۳ کتاب حاضر خواهید یافت). همچنین نسخه‌های

متعددی برای موردی خاص که ظاهراً طالبان فراوانی چه در میان خود دکانداران دین و چه در میان مشتریان دکان داشت موجود بود: ادویه و اطعمه و ادعیه نافع برای تقویت قوه مجامعت که حتی نسخه بعضی از آنها مستقیماً در عرش الهی نوشته شده بود (برای اینکه تصور جسارتی را در ادای این مطالب نکنید، به حدیث‌های "معتبری" که بخصوص توسط علامه بزرگوار مجلسی، اعظم محدثین، از قول حضرت محمد و حضرت علی و اقلانش تن از ائمه و بخصوص از امام جعفر صادق، در بحارالانوار و حلیة‌المتقین آمده و تعدادی از آنها بعنوان نمونه در صفحات ۵۱۲ تا ۵۱۶ کتاب حاضر نقل شده‌اند مراجعه فرمائید).

بعضی کالاها را، دکانداران دین از صورت قبلی خودشان که خیلی مشتری‌پسند نبود، درآوردند و بصورتی باب‌پسند عرضه کردند. یکی از آنها "تقیه" بود که از مفهوم اولیه خود که يك تاكتيك جنگی برای مبارزه با دستگاه خلافت بود بیرون آمد و صورت يك دروغگویی واجب پیدا کرد و مجوز شرعی ترسو بی‌غیرتی شد، و بگفته شریعتی به فلسفه "حق نشاید گفت جز زیر لحاف" تبدیل گردید.^۱

دیگری "شك" و کرامات فراوان آن بود که مشکل‌گشای غالب گرفتاریها می‌شد و نیز سید بازی، و امامزاده سازی که آنها نیز کرامات بسیار داشتند.^۲ البته اجناس دیگری هم در همین زمینه ساخته و عرضه شد، مانند معجزه سازی، خوابنا شدن، کشف کرامات، جن، همزاد، آل و بختك، سحر و جادو، طلسم و عزائم، چشم بد و غیره و غیره که احتیاج زیاد به توضیح ندارد.

بموازات آنها، یکدسته اجناس پرمشتری از نوع دیگری نیز برای رفع بسیاری از گرفتاریهای مومنین به دکان آمد، که با استفاده از آنها دیگر مومن احتیاج نداشت مثلاً برای پرداخت قرض خود، یا برای خلاصی از زندان، یا برای تحصیل طعام یا برای پیدا کردن قاطر یا غلام گمشده‌اش یا دفع شر دشمن نابکارش، از راههای سنتی که کم و بیش زحمت داشت و نتیجه‌اش نیز قطعی نبود، عمل کند. همه این مشکلات با ادعیه مجربّه یا با نفرین‌ها مجربّه حل

۱- به صفحات ۲۴۷ تا ۲۵۳ مراجعه شود.

۲- به صفحات ۲۵۳ تا ۲۵۷ مراجعه شود.

می‌شد، که البته همه آنها امتحان شده بود، زیرا از طریق مستقیم امام جعفر صادق به دکان رسیده بود، و رسانندگان آن نیز روایانی بسیار بزرگوار بودند، همه عالم ربانی، همه رضوان مقام، و غالباً زبده‌المحدثین. و با این کالاهای جمع و جور بود که دکان دین پا به عرصه پر برکت صفوی گذاشت.

* * *

دوران صفویه، دوران تحولی بنیادی در تاریخ ایران بود. دوره‌ای بود که در آن ایران قریب هزار سال پس از سقوط شاهنشاهی خود بار دیگر به وحدت ملی و یکپارچگی جغرافیایی دست یافت و بار دیگر از تمامیت سیاسی و اجتماعی گذشته برخوردار گردید. در این عصر ایرانی بنیاد نهاده شد که هنوز هم حاکمیت ملی و مرزهای جغرافیایی شناخته شده خود را مرهون آن دوران است.

ولی این فقط يك جانب کار، و به اصطلاح امروزی یکروی سکه بود. روی دیگر سکه این بود که درست در همین دوران بساط سودای چند صد ساله دکانداران دین از صورت اولیه دکان خارج شد و به صورت يك "سوپرمارکت" عصر جدید درآمد، که این بار خود حکومت نیز در آن سرمایه‌گذاری کرده بود. با این سرمایه‌گذاری، "فروشگاه"، کار خود را وسعت داد و در سراسر ایران در هر شهر، هر محله، هر روستا، هر قریه، شعبه دایر کرد. اداره امور فروشگاه مرکزی را فقهای اعظم، مجتهدین عظام، صدرهای خاصه و عامه، شیخ الاسلام‌ها، ثقة‌الاسلام‌ها، زبده‌الامحدثین‌ها و حکام کل و جزء شرع به عهده گرفتند، و اداره شعب مختلف آنرا بترتیب اهمیت این شعبه‌ها درجات مختلفی از مدرسان، متولیان، ملایان، پیشنمازها، رمالان و غیره و غیره دار شدند. و البته وسعت کار، نحوه کار را عوض نکرد، فقط رونق بازار زیادتر شد. ریای کهن ادامه یافت و دروغ‌پردازیها نیز برقرار ماند، و به طبقه‌بندی کالاهای مرغوب و نامرغوب خللی وارد نیامد.

ولی این بار کارگردانان بزرگوار پا از مقام دکانداری فراتر گذاشتند و جزئی از اجزای دستگاه حاکم شدند. ذاکر سید الشهداء بمقام "بیضه‌دار اسلام" رسید و روضه خوان دعاگو به ملاذالانامی و حجة‌الاسلامی و "پرچمداری شیعه علی" ارتقا یافت. چون پادشاه صفوی "کلب آستان علی" بود، نایب بر حق

علی نیز مقام سگبان یافت و اعلام کرد که فقط بخاطر پیشرفت اسلام، حکومت را به نمایندگی از امام عصر، آنهم بطور موقت به پادشاه شیعه تفویض کرده است. در بازار سودایی که اکنون پهنایی به وسعت سرتاسر ایران یافته بود، دکانداران دین زانو به زانو شاهان صفوی نشستند و به رتق و فتق امور شیعه پرداختند: هزاران مهدورالدم، مرتد، زندیق، محارب، ملحد، منافق، مفسد فی الارض و یاغی و طاغی را بدست میر غضبان شاهی سپردند، و ده‌ها هزار از ملاعین دست دوم چون زناکاران و لاطیان و دزدان و طنپور زنان و دیوثان، بخصوص آنهایی را که در اطاعت از احکام حجج اسلام کوتاهی می‌کردند و احیانا وجوه بریّه و خمس و زکات و حق سادات را هم به موقع نمی‌رساندند، در اختیار فراشان رجم و حد و تعزیر و تادیب گذاشتند.

ولی با گذشت زمان، دامنه عمل آنان از این حد بالاتر رفت و "رتق و فتق امور غیر شرعی" را نیز شامل شد، زیرا با مساعد شدن شرایط بیاد آوردند که در منطق ولایت فقیه اصولا مسائل غیر شرعی‌ای وجود ندارد. در نتیجه بر همه امور دیگر مملکت نیز از سیاست و تجارت و صلح و جنگ و مالیات گرفته تا طبابت و تعلیم و تدریس و هنر و ادب، انگشت گذاشتند و ترتیبی دادند که هیچک از این امور، جریانی در جهت خلاف رای و نظر نواب امام زمان نداشته باشد. برای غالب پادشاهان صفوی، تعصب در شیعیگری بیش از آنکه يك اعتقاد مذهبی باشد يك تاکتیک سیاسی بود، زیرا در نفس الامر دولت صفوی يك دولت لشگری بود که مذهب را فقط ابزار کار خود قرار داده بود. تقریبا همه شاهان صفوی (بخصوص شاه عباس اول) نه تنها با مسیحیان ناسازگار نبود، بلکه غالبا روابط بسیار خوبی هم با آنان داشتند. جهانگردان مسیحی متعددی با گرمی تمام توسط دربار صفوی پذیرایی می‌شدند و گاه نیز مانند پیترودلاواله ایتالیایی، مقامات بلند در دربار می‌یافتند. شاه عباس به کرات هیئت‌هایی را به دربارهای مسیحی لهستان، مجارستان، بوهیما، اتریش و اسپانیا فرستاد تا با این دولتها علیه دولت عثمانی پیمان اتحاد ببندند. تعصبی که او و سایر پادشاهان صفوی ابراز می‌داشتند، فقط در مورد دشمنی با اهل تسنن بود. زیرا برای تامین وحدت ملی در برابر دولتهای سنی عثمانی و ازبک در دو سوی غرب و شرق ایران، به این دشمنی احتیاج داشتند. این واقعیت را علما و فقهای بزرگوار

عصر نیز بخوبی می‌دانستند، ولی اشکال شرعی برای آن نمی‌دیدند یا لاف‌کاری ضروری نمی‌دانستند که چنین اشکالی را بروی خود بیاورند، زیرا این امر با خواست واقعی آنان که تثبیت نفوذ روحانیت در همه امور مذهبی و غیر مذهبی مملکت بود تضادی پیدا نمی‌کرد. خود شاه اسماعیل نیز مخالفتی نداشت که در جنگ چالدران سپاهیان قزلباش او با فریاد "اشهد ان اسمعيل ولي الله" خود را به عساکر عثمانی بزنند!

چنین سیاستی، اگر هم در کوتاه مدت از نظر کمک به استقرار وحدت ملی و تثبیت هویت سیاسی ایران به سود این کشور بود، در درازمدت بقدری برای جامعه ایرانی شوم و نافرجام بود که واقعا نمی‌توان با قاطعیت قضاوت کرد که آیا این آزمایش بزرگ تاریخ ایران در نهایت امر به سود یا به زیان کشور بوده است؟ بهر حال شك نیست که از دوران صفویه به بعد، موریانه آخوند دیگر نه به صورت پنهانی، بلکه آشکارا به فرسودن و پوک کردن این بنای ظاهرا استوار پرداخت، و زمینه قطعی آنرا فراهم آورد که این بنا روزی خواه ناخواه فرو ریزد، ولو آنکه استحکام بنا، بُروز چنین فاجعه‌ای را تا پایان قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم هجری به تعویق اندازد.

درباره آثار دیرپای این سیاست آخوندپروری شاهان صفوی، محقق فقید عیسی صدیق در کتاب "تاریخ فرهنگ ایران" بررسی جامعی دارد که آنرا بطور خیلی خلاصه برایتان نقل می‌کنم:

"بر اثر سیاست تشدید دشمنی شیعه و سنی در عصر صفوی، ایران از ارتباط مستقیم خود با مغرب زمین بعزلت حائل بودن دولت وسیع عثمانی میان ایران و اروپا محروم شد، و در این دوره که درست مقارن با نهضت عظیم رنسانس و جهش علمی و صنعتی و اقتصادی غرب و تحولات شگرف عصر جدید بود، ایرانیان بدین ترتیب از آشنایی با علوم و صنایع نوین اروپا بی‌نصیب ماندند و از کاروان تمدن جهان بدور افتادند. از طرف دیگر جاذبه قدرت و شاخصیت علما و پیشوایان مذهبی، باعث شد که هر کس که قریحه و استعدادی داشت فقط به تحصیل علوم دینی بپردازد تا شاید او نیز روزی به درجه اجتهاد برسد و صاحب جلال و منال شود. در نتیجه منظمًا بر تعداد طلاب فقه و اصول و احادیث و اخبار و تفسیر و قرآن افزوده شد و در عوض شماره محصلین